مسابقه سایه‌ها

گذری کوتاه بر چگونگی اشغال و تقسیم بلوچستان

حبیب‌الله بلوچ ـ سربازی

مسابقه سایه ها
گذری کوتاه بر چگونگی اشغال و تقسیم بلوچستان

(ویرایش دوم)

حبیب الله سربازی بلوچ

شناسنامه کتاب:

- **نام کتاب: مســـابقه ســـایه ها؛** چگونگی اشـــغال و تقســـیم بلوچستان
- **مؤلف:** حبیب‌الله سریازی بلوچ
- **تایپ و صفحه‌آرایی:** مؤلف
- **ناشر:** ...
- **سال چاپ:** 2020

فهرست

- مقدمه 6
- شاهان بلوچستان..... 11
- شاهان بلوچستان در دوره ساسانیان.....13
- حاکمان بلوچستان پس از مسلمانان عرب.....18
- سلسله ملوک مکران.....19
- سلسله حکمرانی رند.....27
- آغاز حکمرانی جدید در شرق بلوچستان 29
- همکاری شاه طهماسب با پرتغالی‌ها علیه بلوچستان....31
- میربجّار میروادی 33
- فتح کلات توسط مغولهای تیموری.....34
- میر احمد خان اول.....35
- میرسمندرخان بلوچ.....36
- میر عبدالله خان میروادی.....38
- قیام میر محمد خان بلوچ.....39
- علل قیام میر محمد خان بلوچ.....41
- میر محبت خان حاکمی ضعیف.....46
- میر نصیرخان نوری اعظم.....47
- بندر گوادر و چابهار به دست عمان افتاد.....49
- ورود استعمار انگلیس به هند 50
- بازی بزرگ و ایجاد کمربند حایل توسط انگلیس.....51
- اشغال کلات توسط بریتانیا.....55
- دوره دوم حکمرانی میرخدادادخان 57
- شکل‌گیری مرز گلد اسمیت 58
- اشغال چابهار توسط ایران قاجار.....61

- فیصله مرزی بر سر کوهک.....62
- عملکرد قاجاریه در بلوچستان پس از اشغال.....63
- خوانین بلوچ ستم می کردند؟.....70
- قیام میر حسین خان در سال 1888 میلادی.....71
- عاقبت ظلم 73
- بلوچستان تحت الحمایه انگلیس شد.....75
- شکل گیری مرز دیورند و تقسیم دوباره بلوچستان.....76
- میرمحمود خان دوم پدر را بر کنار کرد.....79
- دوره میراحمد یارخان واستقلال بلوچستان.....80
- گسترش حکومت دوست محمد خان 81
- نگرانی انگلیس از دوست محمدخان و چراغ سبز به رضاخان.....82
- قیام جما خان اسماعیل زهی.....84
- تداوم استعمار بلوچستان.....87
- استفاده ابزاری از آموزش و پرورش 92
- سیاست یکسان سازی فرهنگی پهلوی.....96
- خلاصه تاریخچه تقسیمات بلوچستان غربی در دوره پهلوی.....98
- اداره سنتی بلوچستان در دوره پهلوی با ادعای مدرنیته و توسعه.....102
- خلاصه موارد مهم کتاب.....105
- نقشه های قدیمی جغرافیای بلوچستان.....108

مقدمه

یکی از آفت های تاریخ نویسی ایرانیان معاصر، تاثرات ناسیونالیستی است که به وضوح در نگارش کتاب ها مشاهده می شود، بسیاری از این تاریخنگاران عامدانه تلاش کردند که حقایق مهمی از تاریخ را پنهان کرده و یا وارونه جلوه دهند. یکی از این مسائل بحث استقلال بلوچستان است. عمدتا تاریخ نگاران معاصر ایرانی تلاش کردند بلوچستان را به عنوان منطقه ای که همواره جزو مرزهای پرشیا (ایران) بوده معرفی کنند که این از اساس جعل تاریخ محسوب می شود. حتی کتاب های که توسط برخی از نویسندگان بلوچ در ایران نوشته شدند برای چاپ از زیر سانسور بسیار شدیدی رد شدند و کلمات و جملات و تعابیر به گونه ای تغییر یافتند که در ذهن خواننده احساس نشود زمانی بلوچستان حکومت مستقل خود را داشته است.

به طور مثال نویسندگان ایرانی در خصوص مرز گلداسمیت که بلوچستان را به شرق و غربی تقسیم کرده و بخش غربی جزو خاک ایران قرار گرفت می نویسند: "جدا کردن بخشی از خاک بلوچستان از ایران توسط انگلیس در سال 1871 میلادی". این نویسندگان تعبیر "جدا کردن از خاک ایران" را به کار می برند تا بگویند بلوچستان از قدیم متعلق به ایران بوده که انگلیس از دوردستها آمده و بخشی را جدا کرده است، که این مساله هیچ پایه ای از صحت ندارد. بلکه بالعکس منابع تاریخی می گویند: بلوچستان کشوری مستقل بود که در دوره ناصرالدین

شاه قاجار و پس از آنکه قاجاری ها سرزمین های تحت تصرف در شمال ایران چون گرجستان، و ارمنستان و آذربایجان و.. را از دست دادند برای جبران خاک و با چراغ سبز انگلیس و با هدف ایجاد "مرز حائل" ، به سمت بلوچستان که دولت مستقلی داشت لشکرکشی کرده و بخش فعلی (بلوچستان غربی) را اشغال کرده و به متصرفات خود افزودند. و حتی برخی از نویسندگان فارس از کلماتی چون "فتح" استفاده می کنند و به "ابراهیم خان بمی" از طایفه بهزادی که با دستور ناصرالدین شاه قاجار بخش غربی بلوچستان را توانسته بود تصرف کند لقب "فاتح بلوچستان" دادند. فاتح به کسی گفته می شود که سرزمینی را تصرف کند که در گذشته جزوی از آن مملکت نبوده است.

چنانکه عبدالرضا سالار بهزادی در کتاب خود: "نگاهی دیگر به مرزهای شرقی ایران" صفحه 11 و 12 نوشته:

"یکی از افسانه های نادرست تاریخ جدید ما پیرامون مرزهای بلوچستان که در مقاله استاد مجتهد زاده نیز تلویحا مورد تایید قرار گرفته است، حکایت رایجی است در باب جدا کردن بخش بزرگی از بلوچستان توسط دولت انگلیس از خاک ایران در کمیسیون مرزی 1872 میلادی (1288 قمری) این افسانه ای است بیشتر مولود وطن پرستی متعصبانه مورخ و محقق گرانقدر ایران، شادروان محمود محمودی، در اثر ماندگار و ارزشمند آن شادروان "تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی" که متاسفانه اکثر مورخان بعدی نیز بدون تحقیق و تتبع کافی در مورد این ادعا عین گفته شادروان محمود را نقل کرده اند. واقعیت امر، چنان که از همه کتب و متون تاریخی به روشنی

بر می آید، آن است که پس از مرگ نادرشاه و زوال دولت نادری، خاک بلوچستان از حیطه حاکمیت ایران خارج شد و "... دامنه عملی حاکمیت دولت ایران از حول و حوش بمپور (مرکز بلوچستان ایران در آن زمان) هرگز فراتر نرفته بود، و هر چند حبیب الله خان امیر توپخانه و یا تهماسب میرزا موید الدوله قلاع سرباز و نسکن (نسکند) را متصرف شدند، اما به محض مراجعت این سرداران از آن حدود، نقاط و قلاعی که به تصرف ایشان در آمده بودند دوباره عَلَم استقلال و خودسری افراشتند. جریان دائم و پیوسته انفاذ امر حکومت در مناطق دور دست بلوچستان فقط پس از به حکومت رسیدن ابراهیم خان سعد الدوله بمی و ادامه حضور و حکومت وی در منطقه تحقق پذیرفت و در زمان تشکیل کمیسیون مرزی 1288 نیز حدود تصرفات ابراهیم خان از همان حدودی که به عنوان مرز شناخته شد فراتر نرفته بود و در بعضی نقاط حتی هنوز بدان حدود هم نرسیده بود..."

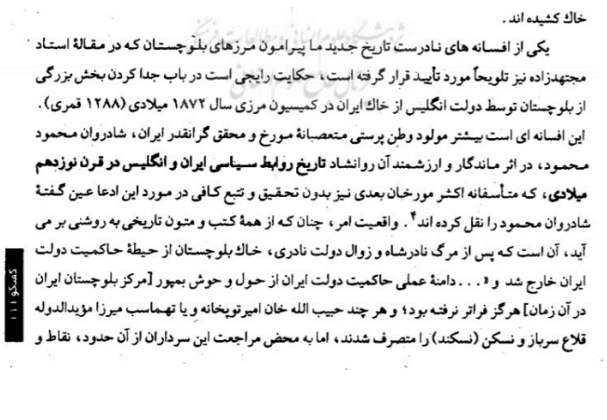

خاك كشيده اند.

یکی از افسانه های نادرست تاریخ جدید ما پیرامون مرزهای بلوچستان که در مقالهٔ استاد مجتهدزاده نیز تلویحاً مورد تأیید قرار گرفته است، حکایت رایجی است در باب جدا کردن بخش بزرگی از بلوچستان توسط دولت انگلیس از خاك ایران در کمیسیون مرزی سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۸۸ قمری). این افسانه ای است بیشتر مولود وطن پرستی متعصبانهٔ مورخ و محقق گرانقدر ایران، شادروان محمود محمود، در اثر ماندگار و ارزشمند آن روانشاد **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی**، که متأسفانه اکثر مورخان بعدی نیز بدون تحقیق و تتبع کافی در مورد این ادعا عین گفتهٔ شادروان محمود را نقل کرده اند[۴]. واقعیت امر، چنان که از همهٔ کتب و متون تاریخی به روشنی بر می آید، آن است که پس از مرگ نادرشاه و زوال دولت نادری، خاك بلوچستان از حیطهٔ حاکمیت دولت ایران خارج شد و «... دامنهٔ عملی حاکمیت دولت ایران از حول و حوش بمپور [مرکز بلوچستان ایران در آن زمان] هرگز فراتر نرفته بود؛ و هر چند حبیب الله خان امیرتوپخانه و یا تهماسب میرزا مؤیدالدوله قلاع سرباز و نسکن (نسکند) را متصرف شدند، اما به محض مراجعت این سرداران از آن حدود، نقاط و

علیرغم اقرار این نویسنده بر اینکه پس از نادرشاه افشار دولت بلوچستان مستقل بوده لازم به اشاره است که پیش از نادرشاه افشار نیز بلوچستان به درازای تاریخ یک کشور مستقل بود، که بسیاری از نویسندگان از جمله فردوسی، مارکوپولو، و نویسندگان اسلامی عرب بدان اشاره کردند و در صده های اخیر نیز شخصیت های چون "میرچاکر اعظم" "میر سمندر خان" و "میر عبدالله خان" حکمرانی های قدرتمندی داشتند که تا بندرعباس امتداد داشت و حتی سپهسالارانی چون میر محمد خان بلوچ نیز بودند که تاج و تخت نادر را به چالش کشیده و بر کل کهگیلویه، فارس، خوزستان، بوشهر ، لار و جنوب ایران آن دوره حکمرانی کرد که در این خصوص پیشتر مفصل تر نگاشته شده است.

اما وضعیت بلوچستان در دوره نادرشاه افشار که این نویسنده بدان اشاره کرده چگونه بوده؟

در دوره حکمرانی حاکم بلوچستان "امیرمحبت خان"، برادر وی "امیر اهلتاز خان" که خود را احق بر سلطنت می دانست کودتا کرده و حکومت را گرفت که در نتیجه این اختلافات داخلی، میر محبت خان دست به یک اشتباه تاریخی زد و از نادرشاه افشار، درخواست کمک کرد. (تاریخ بلوچستان –گلخان نصیر) نادرشاه توانست زمینه بازگشت میرمحبت خان به قدرت را فراهم کند اما امیرمحبت خان برای این کرده هزینه گزافی پرداخت چرا که پذیرفت زیر سلطه نادرشاه برود و علاوه بر پرداخت مالیات به نادرشاه قبول کرد که در صورت نیاز به او در زمان جنگ نیروی کمکی بدهد و حتی نامادری و برادرش

(نصیرخان) و برادرزاده اش را به عنوان اسیر به دست نادرشاه سپرد. میر محبت خان با وجود تمام ذلتی که پذیرفته بود همچنان حکومت بلوچستان را به دست داشت و این سرزمین تحت اداره پرشیا (ایران) قرار نگرفت.

پس از مرگ نادرشاه این معاهده بین حکومت بلوچستان و حکومت افشاریه نیز از بین رفت نتیجه اینکه بلوچستان در دوره نادرشاه زیر سلطه فارس نبوده و همچنان دولت مستقلش را داشت و تنها پرداخت مالیات به شاه ایران و کمک در زمان جنگ را پذیرفته بود.

پس از میر محبت خان، کوچکترین برادرش "امیر نصیرخان نوری" حاکم بلوچستان شد که بخاطر زندگی سختی که در کودکی در اسارت داشت و تجربه های بسیاری که کسب کرده بود به یک شاه قدرتمند، محبوب با شخصیتی کاریزما تبدیل شد که درخصوصش اشعار بسیاری سروده شده است.

به هر صورت بلوچستان سرزمین کهنی است که سابقا به نام مکران در تاریخ از آن یاد میشده است، این سرزمین تمدن های شکوهمندی چون تمدن مهرگره، شهر سوخته، تمدن هلیلرود به نام تمدن "مکان" را داشته است که پیش از ورود آریایی ها به منطقه باعث شگفتی باستان شناسان اند.

حبیب الله سربازی بلوچ

شاهان بلوچستان

در طول قرن ها سرزمین تاریخی مکران (بلوچستان) دارای حکومت ها و شاهان بسیاری بوده اما در اثر جنگ ها منابع تاریخی بلوچستان از بین رفته اند. دستکم سه شهر سوخته در بلوچستان وجود دارد (سوتکگین دن، سوتکگین کوه و سوتکگین شهر) که نشان دهنده وجود جنگ هایی است که باعث از بین رفتن این شهرها شده اند. به عنوان نمونه یکی از کتابخانه های بلوچستان در دزک بود که پس از حمله صفویه به آتش کشیده شد. ما جرا از این قرار بود که در سال 1082 ه.ق دوره ملک حسین در بمپور، شاه سلیمان صفوی فرمانده ای به نام "کماندار اوجی بیگ" را از اصفهان و کرمان به همراه حاکم سیستان "ملک نصرت"، بعلاوه حاکم بندر عباس "مرتضی قلی" را برای تاخت و تاز بلوچستان می فرستد که آنها ابتدا کسرکند را تاخت و تاز می کنند سپس به سرباز می آیند که حاکم سرباز ملک زرین با آنها رو به رو می شود و می جنگد، و موقف می شود سپاه شاه سلیمان صفوی را شکست داده و مجبور به عقب نشینی کند. اما ارتش صفوی به سمت پنجگور می روند و با میر کمبر رئیسی می جنگد و سپس به کیچ حمله کرده و با میر شی شکرالله بلیدی پسر میر شیخ سعید می جنگند و او تسلیم می شود. پس از آن به قلعه دزک یورش می برند و قلعه را به توپ می بندند و ملک ملاخداداد فرزند ملک ملا دوستین، حاکم دزک بود که در جریان این یورش همه کتابخانه اش که پر از کتابهای با ارزش بوده در آتش می سوزند. لشکر صفویه 6 ماه کل بلوچستان را تاراج می کنند و دست به سرقت و جنایت زده و خسارات زیادی به بار می آورند. این تنها یک نمونه از بین رفتن کتابخانه های با ارزش بلوچستان

و تاراج این سرزمین است که متاسفانه وجود شهرهای سوخته در بلوچستان بیانگر این مساله است که به کرات به این سرزمین یورش برده شده و بسیاری از آثار و منابع مهم از بین رفته یا تاراج شده اند.

اولین شاه بلوچستان که ذکر آن به میان آمده در کتاب شاهنامه فردوسی تحت عنوان شاه مکران است که کیخسرو شاه ایران برای کین خواهی پدرش سیاوش علیه افراسیاب از او که پادشاه مستقلی بود درخواست کمک نظامی کرد ولی او ابا ورزید و در جنگی که بینشان در گرفت پس از یک هفته نبرد شاه مکران شکست خورد و اشکش فرمانده ایرانی سپاه کیخسرو، مکران را برای چند ماه تاخت و تاز کرده و قبایل بلوچ را تحت فرمان درآورد و سپس با بازگشت کیخسرو از چین به مکران یک حاکم از بین بلوچها تعیین کرده و رفتند. به نظر میرسد پس از آن کیخسرو برای جنگها از حاکم بلوچستان نیرو و سرباز می خواست و این نیروهای جنگجو "که کس پست ایشان ندید" زیر دست فرمانده ایرانی به نام اشکش در جنگها مشارکت می کردند.

شاهان بلوچستان در دوره ساسانیان

بنابر روایت طبری و طبق کتیبه های موجود از دوره موسس سلسله ساسانی اردشیر بابکان، او از شاهان مکران و توران (خضدار) یاد کرده که با هدایا به قصر او رفته و شاهنشاهی او را پذیرفتند، در عمل آنها شاهان منطقه خود بوده و به طور

مستقل حکمرانی می کردند. در کتب تاریخی نامی از این دو پادشاه نیامده است.

در کتاب نوشته شده شهرستانهای ایرانشهر، که نسخه اصلی آن مفقود است و نسخه ارمنی موسی خورنی قرن 5 میلادی در دست است صفحه 72، از مکران، توران و پردان (پهره یعنی بمپور کنونی) و ابیران (ابهیران/ منطقه نا معلوم) به عنوان مناطقی از بلوچستان یاد شده که شاهنشاهی شاهان ساسانی را پذیرفتند.

از آن پس به نظر میرسد در دوره بلاش و قباد یکم که شورشهای داخلی پیش آمد مکران و توران و پردان(بمپور) رفته رفته سر از اطاعت ساسانیان برداشتند دلیل بر این مدعا پادشاه بعد قباد یکم و جاماسب، یعنی انوشیروان معروف به عادل است که کشور را به 4 قسمت تقسیم بندی کرد که در تقسیم بندی های چهارگانه ای که ذکر کرده هیچ جا ذکری از مکران و توران و پردان به عنوان مناطق تحت سیطره نشده است. البته این معنا را هم می تواند بدهد که اساسا مناطق تحت سیطره ساسانیان را به دو دست باید تقسیم کرد: 1. مناطقی که مستقیم تحت مدیریت شاهان ساسانی بودند 2. مناطقی که مستقل بودند و صرفا شاهنشاهی ایران را پذیرفته و مالیات می دادند. به هر صورت در دوره انوشیروان بلوچها مستقلا حکمرانی می کردند و هر از چندی کوچ و بلوچ های رودبار زمین به سرزمین های ایرانی که هم مرز با بلوچستان بودند، یورش می بردند همین مساله باعث شد که انوشیروان به "برزکوه" نزدیک جیرفت که محل سکونت کوچ ها بود حمله کرده و دست به نسل کشی بلوچ های این منطقه زد

که روایت آن در کتابهای زیادی آمده و معروف است. در اشعار فردوسی این منطقه برزکوه به عنوان مرز ایران یاد شده است.

شاهنامه فردوسی در داستان انوشیروان تحت عنوان: (پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود) مناطق تحت سیطره انوشیروان ساسانی را 4 منطقه عمده ذکر کرده است:

چو نوشین‌روان این سخن برگرفت

جهانی ازو مانده اندر شگفت

همه یک سر از جای برخاستند

برو آفرین نو آراستند

شهنشاه دانندگان را بخواند

سخنهای گیتی سراسر براند

جهان را ببخشید بر چار بهر

وزو نامزد کرد آبادشهر

1. نخستین خراسان ازو یاد کرد

دل نامداران بدو شاد کرد

2. دگر بهره زان بد قم و اصفهان

نهاد بزرگان و جای مهان

وزین بهره بود آذرابادگان

که بخشش نهادند آزادگان

وز ارمینیه تا در اردبیل

بپیمود بینادل و بوم گیل

3. سیوم پارس و اهواز و مرز خزر

ز خاور ورا بود تا باختر

4. چهارم عراق آمد و بوم روم

چنین پادشاهی و آباد بوم

وزین مرزها هرک درویش بود

نیازش به رنج تن خویش بود

ببخشید آگنده گنجی برین

جهانی برو خواندند آفرین

از این اشعار چنین بر می اید که منطقه تحت حکمرانی انوشیروان ساسانی 4 منطقه بوده اند که دیگر نویسندگان ایرانی هم به این موضوع پرداختند ونوشتند که کسری انوشیروان اصلاحات مالی و نظامی آورد و کشور را به 4 منطقه اداری تقسیم کرد که در هیچکدام از این چهار منطقه بلوچستان (مکران و توران و پردان) نبود، بلکه این منطقه حکمرانی مستقل داشتند، از اشعار فردوسی واضح است که پیش از او اردشیرشاه هم تلاش کرده بود اما نتوانسته بود بلوچستان (مکران آن دوره) را تحت سیطره ایران در آورد.

سپس در ادامه اشعار فردوسی آمده که انوشیروان به سمت هندوستان میرود و در منطقه طوران (خضدار کنونی) که در آن دوران حاکم خاص خودش را داشت رفت و دیوار سند را بین توران و سند ساخت که اکنون این دیوار به عنوان دیوار بزرگ سند معروف است که در اطراف حیدرآباد سند قرار دارد. سپس انوشیروان از آنجا به هندوستان رفت مدتی ماند و در مسیر برگشت از هندوستان بود که به او خبر حملات بلوچها در برزکوه جیرفت را دادند و همچنین به او خبر دادند که مشابه این وضعیت در گیلان هم هست که وضع حتی بدتر است، اسکندر گفت:

به ایرانیان گفت الانان و هند

شد از بیم شمشیر ما چون پرند

بسنده نباشیم با شهر خویش

همی شیر جوییم پیچان ز میش

بدو گفت گوینده کای شهریار

به پالیز گل نیست بی‌زخم خار

همان مرز تا بود با رنج بود

ز بهر پراگندن گنج بود

در اینجا درباریان انوشیروان موضوع هم مرز بودن بلوچها با ایران و حمله بلوچها به آن مناطق اشاره می کنند، و می گوید هندوستان و آلانان که خیلی دور تر هستند تن به سلطه ما داده اند اما بلوچها نپذیرفتند و همیشه اسباب حمله به مناطق مرزی ما را فراهم می کنند به همین خاطر انوشیروان تصمیم گرفت که به بلوچها در برز کوه کرمان (رودبار زمین) یورش برد. انوشیروان که به عنوان عادل معروف است اما در بلوچستان دست به نسل کشی زد.

از موضوع نسل کشی اگر بگذریم، استدلال از این اشعار ذکر شده فردوسی این است: 1. هنگامی که سرزمین های تحت حکمرانی انوشیروان بیان شدند منطقه مکران و توران وپردان در بینشان نبود 2. منطقه محل سکونت بلوچها را هم مرز با ایرانیان می

خواند. 3. حملات مکرر بلوچها به ایران خود نشانگر خارج از حکمرانی بودن ایرانیان را نشان میدهد.

حاکمان بلوچستان پس از مسلمانان عرب

در دوره عرب های مسلمان بلوچستان حکومت عربها را پذیرفت و تنها حکومت های ملوک الطوایفی سرداری منطقه ای تابع حاکمان عرب داشت.

پس از پایان حکمرانی مسلمانان عرب یعنی عباسی ها رفته رفته دو سلسله پادشاهی عمده در دو ناحیه بلوچستان شکل گرفت:

غرب بلوچستان - ایران کنونی - به مرکزیت بمپور که 600 سال حکومت مستقل ملوک مکران معروف به ملک ها به وجود آمد.

شرق بلوچستان - پاکستان کنونی - به مرکزیت کلات که 500 سال سلسله مستقل خانات کلات را داشت.

سلسله ملوک مکران

سلسله ملوک مکران یا ملک های مکران **(قرن 6 هـ.ق تا 1188ق)** سلسله حکمرانی مستقلی در بلوچستان است که از ملک تاج الدین ابوالمکارم فرزند حسن آغاز و تا ملک شاه عالم

آخرین حاکم این سلسله حدود 600 سال بر مکران با مرکزیت بمپور و کیچ حکمرانی کردند.

در کتاب دیوان اشعار سید سراج الدین خراسانی ملک تاج الدین "سلطان تاج الدین مکرانی" نوشته شده است.

بر پایه نظر برخی از نویسندگان ملوک مکران از تبار ملوک های سیستان هستند که دلیل روشنی بر آن نیست.

علت شهرت این خاندان به ملک واژه عربی شاه و سلطان است که در عربی از ملک و ملوک استفاده میشود. و حاکمان این سلسله را اینگونه خطاب می کردند: ملک تاج الدین ابوالمکارم بن الحسن که در کتاب سراج الدین سگزی به جای ملک از واژه سلطان استفاده شده است.

در دوره ملک تاج الدین غزهای کرمان به مکران حمله کردند که او و برادرش ملک نصرت الدین آنها را شکست دادند که در اشعار سراج الدین سگزی سراجی شاعر دربار ملک تاج الدین به آن اشاره شده است.

در سال 609 ه.ق برابر با 1212 م ملک زوزون حاکم کرمان که از طرف سلطان محمدخوارزمشاه تعیین شده بود به کیچ مکران حمله کرد و با شکست ملک تاج الدین او و سه پسرش قطب الدین، افتخار الدین، و خسروشاه را با خود به جیرفت برد. فرزندانش را جلوی او سر برید و سپس خود او را کشت.

وزرای دربار ملک تاج الدین و برادرش نصرت الدین:

حسام الدین امیر دربار تاج الدین

نجم الدین صدر وزیر تاج الدین

شمس الدین اتابک بن ابراهیم وزیر تاج الدین و نصرت الدین

جمال الدین ابوالمعالی بن ابی الخیر وزیر نصرت الدین

جمال الدین محمد ابو حاتم وزیر نصرت الدین

سابق الدین سعدان بن محمود وزیر نصرت الدین

وجیه الدین فرج وزیر نصرت الدین

میر نورالدین عمر امیر دربار نصرت الدین

ضیا الدین محمود بن ابی بکر وزیر مکران

خطیر الدین بن محمد وزیر مکران

نصرت الدین خورشید امیر مکران

جمال الدین فرامرز بن یوسف امیر دربار ناصرالدین

پس از ملک تاج الدین برادرش ملک نصرت الدین حاکم مکران می شود و بعد از او پسر نصرت الدین به نام "ملک ناصر الدین" بعد از ملک ناصر الدین پسر دوم ناصرالدین به نام: ملک تاج الدین حاکم مکران شد . سال حکومت ناصر الدین و تاج الدین پدر و پسر (656 ق 693 / 1258 م 1293) بود.

سپس ملک لهداد ، سپس ملک گچکی، سپس ملک حسین 886 هـ.ق (ملک حسین همدوره با ملک محمود و پسرش ملک نظام الدین یحیی نصری است که سلسله نصری را در سیستان بنیان نهاد- فردی به نام میر سید احمد با همکاری تیموری های تاتار، ملک نظام الدین یحیی را از حکومت سیستان بیرون می کنند و او به سرحد می آید و مدتی بعد پیش ملک حسین به بمپور می آید و سپس دوباره با لشکری باز می گردد که البته از میر سید احمد شکست می خورد) بعد از ملک حسین ، ملک سلیمان شاه می شود. بعد از ملک سلیمان ملک سعید (قلعه کیچ را دوباره تصرف کرد) بعد از ملک سعید، ملک ضیا الدین (927 هـ.ق 939) بعد از ملک ضیا الدین ، ملک بدرالدین(935 هـ.ق 945/ 1532 م 1540) بعد از ملک بدرالدین، ملک زاهد (947 هـ.ق 954/ 1540 م 1547) بعد از ملک زاهد، ملک دینار (1547 م 1553) حاکم شد. ملک دینار هم عصر با شاه طهماسب صفوی بود او قلعه بمپور را نوسازی و بزرگ و برجک سازی کرد، شاه طهماسب حاکم کرمان "شاه قلی سلطان" را برای حمله به بمپور فرستاد که از ملک دینار مکرانی شکست خورد. در دوره او بمپور انبار غله مکران بود. ملک دینار زمستان ها به کیچ میرفت و تابستان ها بمپور بود یعنی کل مکران تحت سلطه حکمرانی ملک

ها بود. فرزندان ملک دینار: ملک جلال الدین، ملک بهادر، ملک میرمحمد، ملک شمس الدین، ملک تاج الدین.

بعد از ملک دینار، ملک جلال الدین (1552م1565) روی کار آمد در دوره او پرتغالی ها با عثمانی ها درگیر می شوند کشتی های شکسته عثمانی در دریای مکران پهلو میگیرند و پسر ملک جلال الدین به نام ملک دیناردوم مسئول کمک به آنها می شود.

بعد از ملک جلال الدین ، ملک شاه محمد(1565م 1580) بعد از ملک شاه محمد، ملک شاه مظفر (1580 م 1591) به حکومت رسید. در دوره او به درخواست صفویان حاکم بر ایران، پرتغالی ها به مکران حمله می کنند میر حمل بعد از چندین جنگ اسیر و شهید می شود. و ملک شاه مظفر با لشکری به سمت دریا می رود و در تاریخ 18 نوامبر 1583 در نزدیکی پسنی پرتغالی ها را شکست می دهد و غنیمت بسیار می برد. سپس با میدها می جنگد و با کمک میر ملوک کمبرانی حاکم کلات آنها را شکست می دهد و نفوذش را در کل منطقه ساحلی افزایش می دهد و حاکم بلا منازع می شود.

بعد از ملک شاه مظفر، ملک شاه حسین دوم، (1591 م 1600) حاکم کیچ می شود. بعد از او ملک فرخ جهانگیر(1600م 1614) حاکم کیچ می شود (در دوره او ذگری ها که بزرگشان شیخ سعید بلیده بود رشد می کنند) بعد از او ملک بهادر (1614 م 1617) حاکم کیچ می شود.

طبق کتاب (مکران ششسد سال راچدپتر به نقل ازعباسی / روزنامه ملا جلال الدین منجم) بعد از ملک دینار حکمرانی مکران

بین پسرانش تقسیم شد: ملک شمس الدین: بمپور (بن فهل) و ... ، ملک میر محمد: دزک و سراوان ملک بهادر: کیچ و ... (کمی مبهم است اما احتمالا بعد از تقسیم قدرت نواحی بین فرزندان در ابتدا روی ملک جلال الدین به عنوان جانشین پدر متفق بودند بعدا نسل ها گسترش یافته و حکومت های محلی بین نوه ها باقی مانده است)

در این دوره سال 1018 هق. که حاکم دزک ملک میر محمد بود، شاه عباس صفوی از حاکم سیستان "ملک جلال الدین" می خواهد که به مکران حمله کند او هم به دزک حمله می کند و ناکام بر می گردند. این موضوع در کتاب برادر ملک جلال الدین یعنی ملک شاه حسین سیستانی (احیا الملوک) نوشته است.

در دوره شاه عباس صفوی، حاکم اصفهان کماندار شاه وردی سلطان محمودی، برای غارت به بلوچستان میاد از ملک شمس الدین شکست می خورد مناطق دیگر را به غارت می گیرد و 880 نفر کشته می شوند و مال و اموال زیادی با خود می برد.

سپس شاه عباس گنج علی خان را حاکم کرمان میکند و اوسال 1613 م یعنی 1022 هـ.ق به مکران حمله می کند او ملک شمس الدین را بعد از محاصره طولانی قلعه مجبور به پذیرش شکست می کند و سپس او را به کرمان می برد.

بعد از شکست ملک شمس الدین از صفوی ها، ملک میرزا (مرزا) پسر ملک بهادر، برادر زاده ملک شمس الدین قلعه را به تصرف خود می گیرد وکیج را هم به دست می آورد. ملک شمس الدین 1027 در کوهک سراوان فوت می کند.

ملک مرزا تا مدتها حکومت بمپور و کیچ را به دست داشت در این دوران بخاطر حملات مکرر صفوی ها حکومت ملک ها رو به ضعف نهاد. با ضعف حکومت مکران ملک حمزه سیستانی به مکران حمله کرد که در نهایت موضوع با رفتن ملک مرزا نزد شاه صفوی و پذیرش اینکه به او مالیات بدهد حل شد.

این مساله باعث تضعیف موقعیت ملک مرزا در بلوچستان شد در اثر ضعیف شدن ملک مرزا و همچنین اختلاف او با شیخ ذکری ها شیخ سعید بلیده ی که در منطقه خود پر نفوذ و سردار بود، هنگامی که ملک مرزا از کیچ به قصد بمپور با 32 نفر خارج شد در مسیر راه شی سعید بلیده ی ذگری مسیرش را در پارود سرباز می بندند و جنگی در میگیرد و ملک مرزا (تاریخ 28 مارچ 1623) با همراهانش کشته می شود. سپس شیخ سعید بلیده کیچ را تصرف می کند و اینگونه حکومت بلیده ای ها از کیچ و بلیده آغاز می شود. و رفته رفته سرباز و گه و دشتیاری و پنجگور و حوزه ساحلی چون پسنی و گوادر جیونی را تحت کنترل می گیرند. و حکومت ملکها محدود به بمپور و اطرافش میشود.

پس از ملک مرزا، ملک دینار دوم پسر ملک مرزا حاکم بمپور شد و پس از او ملک مراد حاکم بمپور شد.

در سال 1082 ه.ق دوره ملک حسین در بمپور، شاه سلیمان صفوی فرمانده ای به نام کماندار اوجی بیگ را از اصفهان و کرمان به همراه حاکم سیستان ملک نصرت، بعلاوه حاکم بندر عباس مرتضی قلی را برای تاخت و تاز بلوچستان می فرستد که

کسرکند را تاخت و تاز می کنند سپس به سرباز می آیند که حاکم سرباز در این دوره ملک زرین بود، ملک زرین با آنها رو به رو می شود و می جنگد، که مرتضی قلی شکست می خورد و عقب نشینی می کند. اما به سمت پنجگور می روند و با میر کمبر رئیسی می جنگند و سپس به کیچ حمله کرده و با میر شی شکرالله بلیدی پسر میر شیخ سعید می جنگند که او تسلیم مرتضی قلی می شود. سپس مرتضی قلی به قلعه دزک حمله می کند و قلعه را به توپ می بندند و ملک ملاخداداد فرزند ملک ملا دوستین، حاکم آنجا بود . مرتضی قلی همه کتابخانه آنها که پر از کتابهای با ارزش قدیمی بوده را در آتش می سوزاند که این مساله زیان فرهنگی بزرگی در خصوص تاریخ و گذشته بلوچستان میزند. سپس مرتضی قلی 6 ماه کل بلوچستان را تاراج می کند و دست به سرقت زده و خسارات زیادی برای بلوچستان به بار می آورد. این مساله بلوچها با ره شدت خشمگین و مستاصل می کند.

بار دیگر در دوره شاه بعدی یعنی شاه سلیمان صفوی او نیز دستور تاراج میدهد و مدتی بعد برای تاخت و تاز و جمع کردن غنایم و سرقت به بلوچستان هجوم می برند.

بعد از شاه سلیمان دوره شاه حسین آمد که چنان وضعیت بلوچستان در اثر تاخت و تازها آشفته شد که برای حاکمان منطقه قابل تحمل نبود به همین خاطر در سال 1100 هـ.ق، حاکمان مناطق مختلف بلوچستان جلسه ای گرفته و یک ارتش مشترک ساختند که تا سال 1135 هـ.ق دوام داشت. اینها: ملک حسین سوم حاکم بمپور، شی شکر الله بلیده ای حاکم کیچ، با پسرش شیخ قاسم، میر شنبه بلیده ای، میر خسرو شاه دزکی

(بزرگزاده ها) میر کمبر رئیسی حاکم پنجگور (فرزند میرشاهو قلندر) به همراه نارویی و ریگی و رخشانی و لاشاری و....بودند.

پس از متحد شدن بلوچها و ایجاد ارتش مشترک، به فارس حمله کردند و خراسان، یزد، نائین، اردستان،کرمان، بندرعباس و لارستان را تاخت و تاز کردند و انتقام جنایت های صفویه را گرفتند. در این دوره آنقدر حاکمان کرمان و اصفهان از قدرت گرفتن و اتحاد بلوچها ضعیف شدند که معتقد بودند اگر بلوچها یک حمله نهایی به اصفهان بکنند می توانند کل سلسله صفوی را به تنهایی براندازند. اما بلوچها گویا اراده ای برای حکومت بر فارس نداشتند. بعد از مدتی محمود افغان اراده کرد که از ضعف حکومت صفویه بهره برده و آنجا را بگیرد به همین خاطر از میرعبدالله حاکم کلات کمک خواست، آنها با هم متحد شده و به مرکز صفویه در اصفهان یورش بردند ، اصفهان را گرفته و سلسله صفوی را برای همیشه از بین بردند. علت اصلی شکست صفویه، اتحاد 35 ساله و شکست های پی در پی صفویان از بلوچها بود که در نهایت با ورود محمود افغان با میر عبدالله بلوچ قمبرانی به نام افغانها تمام شد.

بعد از ملک مراد ، ملک شیرخان (یا شیردلخان 1737م)حاکم بمپور شد، بعد از او ملک اُردشیر حاکم شد. بعد از او ملک حسین حاکم شد. در این دوره میر نصیرخان نوری حاکم کلات بود ودر سال 1759م کیچ را هم گرفت و پایتخت خود کرد و حاکمان مکران یکی بعد از دیگری تابع میر نصیرخان نوری شدند و او بلوچستانرا متحد کرد.

بعد از ملک حسین "ملک شاه عالم "حاکم بمپور شد. ملک شاه عالم آخرین حاکم سلسله ملک ها در بمپور بود که سردار سیدخان نارویی با گرفتن قلعه بمپور در سال 1188ق/1774م حکومت نارویی ها را آغاز کرد.

سلسله حکمرانی رند

قرن دوازدهم میلادی میرجلال خان بنیانگذار سلسله ای رند و لاشار با 40 عشیره همراه خود در اطراف بمپور ساکن شد، سپس به سیستان رفت اما بخاطر درگیری با حاکمان سیستان دوباره به مکران برگشت. برخی منابع اردو نوشته اند که او حاکم ملک ها را شکست داد و حکومت منطقه ای داشت. بعد از او پسرش میر هوت حاکم شد. بعد از میر هوت، میر عبدو به حکومت رسید. دو پشت بعد میر شیهک کیچ را گرفت.

قرن 17 میلادی در میانه شکل گیری سلسله خانات کلات (قلات) میرچاکر رند فرزند شیهک از نوادگان میرجلال خان حاکم شد و رفته رفته در کیچ قدرتش افزایش یافته و به همراه میر گوهرام لاشار به شرق بلوچستان یورش برد که تا دره بولان و سیبی نزدیک سند -پاکستان کنونی- حکومت هندی را را شکست داده و حکمرانی بلوچها را بار دیگر در این منطقه آغاز کرد. از او به عنوان چاکر خان اعظم یاد می شود، پس از آن حکومت منطقه ای کلات رشد کرد و به مرکز سیاسی کل بلوچستان تبدیل شد. اما دو گروه رند و لاشار به مدت 30 سال وارد یک جنگ

داخلی شده و به شدت ضعیف شدند در این زمان خانات کلات رشد کرده و قدرتشان بعدا همه بلوچستان را فراگرفت.

برخی از حاکمان این سلسله:

میرجلال خان

میر هوت

میر عبدو

میر شیهک

میر چاکر اعظم

میر شهداد

آغاز حکمرانی جدید در شرق بلوچستان

در قرن 16 میلادی پس از چند قرن حکومت های ملوک الطوایفی در شرق مکران (بلوچستان) بار دیگر یک سلسله پادشاهی به نام "خانات کلات" شکل گرفت که بعدها برای چند قرن به طور مستقل بر بلوچستان حکمرانی می کردند.

آغاز سلسله خانات کلات همزمان بود با ورود اروپائیان به منطقه، که این موضوع پس از تشکیل امپراتوری عثمانی و تصرف

قسطنطنیه (استانبول) در سال 1453 میلادی توسط ترکان و از بین رفتن مسیر تجاری جاده ابریشم، روابط تجاری بین آسیا و اروپا کلید خورد.

اواخر قرن 15 میلادی به طور مشخص در سال 1497 میلادی واسکو دوگاما بزرگترین مکتشف پرتغالی، به فرمان پادشاه پرتغال همراه چهار کشتی بزرگ جنگی در جستجوی راه ادویه به شرق رهسپار شد. در این سفر بارتلمی دیاز که پیشتر به هند سفری داشت او را همراهی کرد. آنها پس از ورود به آبهای اقیانوس هند و دریای مکران در سواحل بندر پسنی مکران یعنی در 180 کیلومتری تربت و 129 کیلومتری بندر گوادر لنگر انداختند و سپس در نهایت در سال 1498م به هند رسیدند. سفر دریایی دو گاما تجارت اروپا را بسیار منتفع ساخت و برای کشورش چنان دستاوردی داشت که پادشاه پرتغال قصد استعمار هند و کشورهای منطقه را کرد. به همین خاطر ناوگانش را اعزام کرد که در سال 1503 میلادی /909 هجری قمری یکی از دریانوردان خود را به نام آلفونسو آلبو کرک مامور رفتن به هند کرد . آلبو کرک از شرق آفریقا به سمت هند حرکت کرد و پس از آن بارها، بین سالهای 1515 الی 1581 ناوگان پرتغالیها در حال تردد در سواحل مکران بودند و اندک اندک چهره استعمارگیری خود را نشان دادند. این امر سبب شد که بلوچها بار دیگر برای نوعی مقابله در مقابل استعمارگران احساس حکومت داریشان تقویت شده و اینجا بود که حکومت خانات کلات رفته‌رفته شکل گرفت.

در زمان تردد استعمارگران پرتغالی بر سواحل مکران و تصرف بندرگاه ها دریای مکران فردی به نام "میرعمر میروادی" از طایفه براهوی فرزند سردار میرو در منطقه سوراب (58 کیلومتری کلات) بسر میبرد. کلات دارای قلعه ای محکم و منطقه‌ای مهم به حساب می آمد که گاهی افغان ها آنجا را تصرف می کردند و در این مدت زیر سلطه افغان ها قرار گرفته بود که در سال 1530 م. که خاندان ارغون افغانستان درجنگی در قندهار از کامران مربوط به سلسله مغول های هند شکست خورد و این شکست قدرت زنون بیگ در کلات را رو به ضعف نهاد. میرعمر از فرصت استفاده کرده و با سپاهیان خود بر کلات حمله نمود. و زنون بیگ را شکست داد. زنون بعد از شکست به افغانستان گریخت. با بازپسگیری کلات میرعمر پایه حکومت بلوچ ها در کلات و احساس حرکت برای تسلط بلوچها بر کل بلوچستان و تشکیل حکومت پادشاهی فراگیر را بار دیگر پس از سالها حکومت های منطقه‌ای، بنیان نهاد.

مدتی بعد میر چاکر رند و میرگوهرام لاشار که مشهورترین و قوی ترین سرداران بلوچ دوره خود بوده و رشته خویشاوندی داشتند و نمی پذیرفتند که براهوی ها بر این منطقه مستولی شوند همپیمان هم شده و کلات را تصرف کرده که در این جنگ میر عمر میروادی کشته شد. آنها سپس به منطقه سرسبز کچی حمله کرده و در طول درگیری‌های پی‌درپی چند ساله "جام ننده" حاکم کچی را از منطقه بیرون رانده و این منطقه را به قلمرو حکومتی خود اضافه کردند. و طبق معاهده بین خود مناطق تصرف شده بین دو قبیله تقسیم شد و قبایل رند مناطق نرمک، باردی، کته، دادر، باگ، سَنی، شوران و قسمت هایی از شمال

کچی را فتح نمودند. قبیله لاشار مناطق کوترو، گاجان، گنداوه، جهل و قسمت های جنوبی کچی را به دست گرفتند.

همکاری شاه طهماسب ایران با پرتغالی ها علیه حاکم بلوچستان

در دوران شروع نفوذ پرتغالی ها بر سواحل مکران ، تنگه هرمز، بحرین، عمان و مناطقی در آفریقا و همچنین شکل گیری و رو به شکوه رفتن سلسله خانات کلات در مرکز بلوچستان، میر حمل فرزند میر جیهند کلمت از طایفه هوت در حدود سالهای 925 ه یعنی 1546 میلادی یعنی دوره شاه طهماسب اول صفوی ، حاکم بخشی از مکران در حدود قسمت جنوبی بلوچستان شامل سریك یا بیابان جاشک (جاسك) ، کاروان تیز (تیس) دشتیاري ، زرین بگ ، گوادر، وپسنی ، تا هور ماره بود.

در زمان حمّل یکي از مردان پرتغالي به نام "جرکس دیفتری" به عنوان تجارت به سواحل جنوبی بلوچستان جهت فروش کالاي خود با پشتیبانی ناوگان جنگی مسلح به این سواحل تردد می‌کرد و کالای خود را با کالا بلوچستان معاوضه می‌کرد. اولین بار که این پرتغالیها به عنوان بازرگان وارد منطقه شدند ، تهاجمی بر علیه مردم منطقه نداشتند، و از مهمان نوازی که سرشت مردم

بلوچ بوده و هست، از آنها دریغ نمی‌کردند. اما پرتغالیها یواش یواش بعد از اینکه پایگاههایی در سواحل برای تجات ساختند، اندک اندک چهره استعمارگرایانه خود را نشان دادند و سرانجام دستشان به خون مردم بلوچ نیز آلوده گردید. تا اینکه با کاردار حمل نیز درگیر شدند. تعدادی از طرفین کشته شدند. حمل از این موضوع سخت ناراحت گردید و آنها را از خرید و فروش کالا منع کرد، تا اینکه آنها با بستن قرار داد با شاه طهماسب صفوی که در چهار ماده اصلی صورت گرفت ، پایگاه خود را در جزیره هرمز متمرکز ساختند. ماده چهارم قرار داد ، می گوید که هر موقع که دولت ایران به بلوچستان لشکر کشي نماید، دولت پرتغال با امکانات دریایي و اسلحه‌هایش به دولت ایران کمك کند! این موضوع براي حمل بسیار گران تمام شد، به جاي اینکه حکام ایران و دریاي عمان همدست و پشتیبان یکدیگر باشند بر ضد هم با بیگانگان قرار داد می‌بستند علیه بلوچها توطئه کرده بودند. سرانجام جنگهای بین حمل و افرداش و پرتغالیها در گرفت و راه خشکی را به روي آنها بستند. اما پرتغالي ها که برای رفتن به هندوستان به این مناطق نیاز داشتند کوتاه نمی آمدند و این بار خواستند با رشوه و پیشنهاد ازدواج با دختری پرتقالی و امکانات مادی او را جذب نمایند؛ اما حمل به‌خاطر روحیه استعمارستیزی‌اش نپذیرفت و درگیری‌ها همچنان ادامه پیدا کرد و سرانجام او توسط نیروهای پرتغالی با کشف محل ترددش ربوده و کشته شد. پس از کشته شدن حمل، ملک شاه مظفر حاکم غرب بلوچستان به مرکزیت بمپور و کیچ با پرتغالی ها جنگید و آنها را شکست داده و از بلوچستان برای همیشه بیرون راند.

میربجّار میروادی

کشته شدن "میر عمر میروادی" توسط چاکر و گوهرام، براهوی ها را خشمگین کرده بود اما کاری از دستشان برنمی‌آمد تا اینکه "میربجار" پسر میر عمر میروادی که در زمان کشته شدن فرزندش کوچک بود، پا به سن گذاشته وبا حمایت براهوی‌ها قیام نمود و با استفاده از فرصت نبود میرچاکر و میرگوهرام که در منطقه کچی به سر می‌بردند و یکی از بستگانشان به نام "میرمندو" را به عنوان نماینده آنها در رأس کلات گذاشته بودند، به قلعه یورش برده و آنجا را بازپس گرفتند.

میربجار پس از آن به محل سکونت پیشین خود "سوراب" یورش برده و مناطق اطراف انجا کُڈ، مَستُنگ تا جاؤو، شمال و جنوب اِنگول را به تصرف در آورد.

بعد از اینکه اوضاع آرام شد میربجار تصمیم گرفت به سفر حج برود، و این تصمیم زندگی او را عوض کرد. میر بجار پس از بازگشت از سفر حج که چند سال طول کشید، رو به سوی زهد و دوری از حکومت‌داری آورد، هر سردار قبیله را رهبر قبیله و خودمختار نمود. کلات را رها نمود و از حکومت دست کشید، در میان قبیله خود رفت و به زندگی معمولی و زاهدانه‌ای مشغول شد و کسی نیز جرأت نکرد کلات را تصرف کند و شرایط مثل سالهای قبل از تصرف کلات توسط بلوچها و همان نظام همیشگی بلوچها و زندگی سرداری و حکومت‌های منطقه‌ای کوچک تبدیل شد.

فتح کلات توسط مغولهای تیموری

در همین دوره کامران مغول در قندهار حکومت خاندان ارغون را از میان برده و حکومت خود را برقرار نمود. او لشکر کوچکی برای فتح کلات فرستاد و کلات بدون مقاومت فتح شد. بعد از تصرف کلات توسط مغولها بار دیگر خون بلوچ به جوش آمد، بلوچ به هیچ عنوان بردگی زیر دست بیگانگان را نمی پسندید؛ به همین خاطر آتش قیام شعله‌ور شد و مدتی بعد براهوی‌ها به رهبری میرابراهیم خان میروادی با کمک دهواری‌هایی که در داخل کلات بودند حاکم اشغالگر را کشتند و پس از تشکیل مجلسی برای تعیین حاکم نوه میرابراهیم خان میروادی یعنی میر حسن فرزند میرگوهرام میروادی به عنوان خان کلات تعیین شد.

لازم به ذکر است که رفته‌رفته "خان کلات" لقب حاکمان این سلسله حکومتی در بلوچستان شد.

میر احمد خان اول

"میرحسن میروادی" بدون بجای‌گذاشتن فرزندی ذکور از خود در سال 1666 م. در کلات درگذشت . پس از درگذشت وی براهوی ها میر احمد از نسل میرقمبر را به عنوان خان کلات برگزیدند که پس از وی سلسله خانات کلات از نسل وی است و او را به عنوان "میراحمد اول" می شناسند که 29 سال حکومت کرد و در سال 1695 در کلات فوت کرد.

میراحمدخان اول در این دوره مناطق مختلفی را تصرف کرد وی برای حفاظت حکومت خود در مقابل خطر سندی ها لشکری برای فتح دره موله، کرخ، چکو و تمام این مناطق تا حدود کوه کهیرتر فرستاد و این مناطق را به تصرف در آورد. و ی همچنین شال (کویته) را نیز تصرف کرده و کچی را نیز به تسخیر کرد.

بعد از در گذشت میراحمدخان درسال 1695 م. قبایل بلوچ تحت فرمان حکومت کلات به اتفاق، میرمحراب خان فرزند میراحمدخان را به عنوان خان کلات انتخاب نمودند. اما حکومت وی دوام نیاورد و دو سال بعد 1697م در یکی از جنگها تیری به وی اصابت کرد وبعد سه روز فوت کرد. در هنگامی که زخمی بود وصیت کرد که حکومت به فرزندانش که کوچک بودند (میراحمدخان و میرعبدالله خان) سپرده نشود و به جای آنها برادر زاده اش "میرسمندرخان" فرزند میر قمبر به عنوان خان کلات برگزیده شود.

میرسمندرخان بلوچ

میرسمندرخان در سال 1697 بعد از مرگ میرمحراب خان به عنوان خان کلات انتخاب گردید در این دوره اورنگ زیب عالمگیر شاه هند بود. سلیمان یکم شاه صفوی ها بود. به استناد جلد2 دانشنامه جهان اسلام و همچنین کتاب تاریخ بلوچستان نوشته میرگلخان نصیر ترجمه ملک قادری، شاه ایران ارتشی به فرماندهی طهماسب بیگ برای تسخیر این منطقه اعزام کرد.

سمندرخان در ملتان ازحمله طهماسب بیگ مطلع شد و با خداحافظی از شاهزاده معزالدین با حرکت شبانه روزی خود را به کُد مستونگ رساند.

در ظرف چند روز سی هزار بلوچ مسلح و جنگ آزموده نزد او گرد آمدند. در این موقع طهماسب بیگ مناطق چاغی، نوشکی و گردگاب و مناطق دیگر را مورد تاخت و تاز قرارداده، و بلوچ های بسیاری را کشته بود و تاراج کنان به منطقه کانک وارد شده بود که میرسمندرخان کمی قبل از کد مستونگ لشکر طهماسب بیگ را متوقف نمود. سه روز جنگیدند و در روز چهارم در گرماگرم جنگ چشم خان بلوچ به فرمانده ارتش ایرانی طهماسب بیگ افتاد. خان با شکستن صفوف ایرانی ها خود را به مقابل سپهسالار آهن پوش ایرانی رساند و سر طهماسب بیگ را از گردن جدا کرد و چون توپی به زمین درغلطاند. ایرانی ها سراسیمه شده و موازنه قوا عوض شد و ارتش بلوچستان پیروز شد و غنایم جنگی بسیاری به دست آورد. اورنگ زیب عالمگیر شاه هندوستان که ایرانی ها را رقیب جدی خود می دید از این پیروزی بی نهایت خوشحال شد و فرمان داد که بندر کراچی و همچنین مبلغ دویست هزار روپیه به میرسمندرخان بلوچ به عنوان هدیه داده شود.

میرسمندرخان سال 1714میلادی نیز در کلات در گذشت. او تقریبا 18 سال حکومت نمود.

پس از میرسمندرخان بار دیگر حکومت به همان سلسله میرمحراب خان برگشت و "میراحمدخان دوم" فرزند میرمحراب

خان که در زمان مرگ پدرش کوچک بود به عنوان خان کلات برگزیده شد. میراحمد خان دوم برادرش "میرعبدالله خان" را که جوان جنگاوری بود، به شال یعنی کویته امروزی اعزام کرد و حکومت کویته را به وی بخشید که مدتی بعد میرعبدالله خان شورش کرده و حکومت خان کلات را با کشتن برادرش میراحمدخان دوم تصرف کرد و خود بر تخت شاهی نشست. میراحمدخان دوم کمتر از دو سال حکومت نمود. او در سال 1714 به عنوان خان کلات انتخاب شد و در اوایل 1716 م. میرعبدالله خان او را به قتل رساند.

میر عبدالله خان میروادی

امیر عبدالله خان حاکم بلوچستان همزمان با دوره صفویه در ایران بود. وی یکی از پر افتخارترین حاکمان کلات است.

میرعبدالله خان تقریبا 15 سال در کلات حکومت نمود، ولی گفته میشود او مجموعا بیش از 5 سال را در پایتختش کلات نگذراند. فتوحات کار همیشگی او بود از منطقه کچی تا حدود دیره جات بور، ژوب، چمن تا قندهار، خاران، چاغی، شورواک تا هیرمند و آخر مکران و بندرعباس مناطقی هستند که مورد تاخت و تاز سواران میرعبدالله خان قرار گرفتند. او به هر منطقه ای که روی می آورد پیروز باز میگشت. داستانهای شجاعت وعزم راسخ میرعبدالله خان تاکنون هم بر زبان مردم جاری است. او در کچی و سند به "عقاب کوهی" مشهور بود. شاعران بلوچ او را "قهارخان" لقب داده اند. عامه مردم تاکنون او را به نام "

قهارخان" به یاد می آورند و به این نام در باره او شعر سروده و افسانه گفته شده است. مورخین انگلیسی او را به نام عبدالله‌خان فاتح نوشته اند.

میرعبدالله خان چند روزی بندرعباس را فتح کرد و از آنجایی که اراده ای برای نگه داشتن آن نداشت و از احتمال اینکه شاه وقت ایران لشکرکشی کند مجددا شهر را با گرفتن غنایم ترک کرد.

میر عبدالله خان در دوره حکمرانی خود به قندهار پایتخت افغانستان حمله کرد و دو جنگ بین ارتش عبدالله خان و شاه حسین خلجی درگرفت در جنگ اول شکست خورد و در جنگ دوم که مدتی بعد شکل گرفت پیروز شد و تا نزدیکی قندهار را تصرف کرد.

وی در نهایت در سال 1731 میلادی در محل جاندریهر در مصاف با کلودها که شاه بوهرا، سندی ها، بلوچهای کچی، جدگالها و جاموت های مخالف عبدالله خان را جمع کرده بود در میانه جنگ و بر اثر اصابت تیر یا نیزه کشته شد.

قیام میر محمد خان بلوچ

اواخر دوره صفویه که نادرشاه افشار نائب السلطنه دربار صفویه بود، به علت جنایت های صفوی های شیعه در حق سنی ها در منطقه، بلوچها و افغان ها متحد شده و اصفهان را فتح کرده و حکومت صفویه را برای همیشه از صفحه روزگار محو کردند. این همکاری بین "امیر عبدالله خان میروادی – خان کلات" و "محمود افغان" بود در آن واقعه محمد خان بلوچ یکی از سرداران طوایف در بلوچستان بود که در کنار حاکم وقت بلوچستان "امیر عبدالله خان"، به محمود افغان برای فتح اصفهان کمک کرد، تاریخ نویسان تعداد بلوچهای که توسط امیر عبدالله خان برای فتح اصفهان فرستاده شدند را 20 هزار نفر عنوان می کنند که محمد خان بلوچ جزو فرماندهان آنها بود .

پس از اینکه با همکاری بلوچها و افغانها دولت صفویه سقوط کرد محمود افغان بر تاج و تخت پادشاهی ایران نشست، در این زمان میر محمد خان بلوچ از طرف محمود افغان به حکومت فارس (شیراز) رسید. این انتصاب، حاکی از موقعیت و جایگاه والای محمد خان بلوچ نزد خان افغان بود اما کافی نبود. چرا که اصفهان با همپیمانی حکومت بلوچستان و افغانستان تصرف شده بود و می بایست اختیارات بیشتری به بلوچها داده می شد. همین مساله بعدها باعث شد امیر عبدالله خان حاکم کلات دست از حمایت افغانها در اصفهان بکشد و نیروهای خود را به بلوچستان فرا بخواند که مورخان می گویند این موضوع باعث تضعیف افغانها و در نتیجه زمینه ساز شکست آنها شد. در این زمان اما میر محمد خان بلوچ از معدود فرماندهان بلوچ بود که همچنان در کنار محمود افغان باقی ماند.

به هر حال بعد از مرگ "محمود افغان" و به قدرت رسیدن "اشرف افغان"، در پی مراسلاتی که بین شاه افغان و عثمانی‌ها رد و بدل شد، محمد خان بلوچ از طرف اشرف به عنوان سفیر و رئیس هیأت اعزامی به دربار امپراتوری عثمانی عزیمت نمود تا قرارداد صلحی را که بین دو دولت منعقد شده بود، به امضا و تایید سلطان عثمانی برساند (استرآبادی، 1341: 21).

میر محمد خان بلوچ که در دربار عثمانی با استقبال با شکوهی روبه‌رو شده بود، پس از مدتی اقامت در قسطنطنیه عازم ایران شد. در مدت زمانی که وی در قسطنطنیه بود، نادرشاه (طهماسب قلی)، توانست اشرف شاه افغان را شکست دهد. اشرف افغان در مسیر عقب نشینی بخاطر اینکه بلوچها دست از حمایتش برداشته بودند و زمینه سقوطش فراهم شده بود به سمت بلوچستان حمله کرد اما امیر عبدالله خان حاکم بلوچستان وارد نبرد با وی شده و او را کشت و سرش را از تن جدا کرد. از آن طرف هنگامی که نادر از شیراز به قصد تصرف سرزمین های غرب ایران که در تصرف عثمانی بود، عازم دزفول بود، میر محمد خان بلوچ نیز از استانبول بازگشت وقتی همه چیز را به هم ریخته دید نزد طهماسب قلی (نادر) رفته، تحفه‌ها و هدایای که سلطان عثمانی برای اشرف افغان فرستاده بود که دیگر حکومتی از وی باقی نمانده بود به نادر تقدیم کرد. نادر که جایگاه وی را می دانست ، وی را به حکومت کهگیلویه و فارس منصوب کرد.

هنگامی که نادر افشار در جنگ با عثمانی ها شکست خورده و عقب نشینی کرده بود محمد خان بلوچ فرصت را مناسب دیده و در منطقه جایدر لرستان توقف نمود و آشکارا علیه نادر قیام

کرد. محمد خان، سپس برای جلب حمایت عربها رهسپار شد و به حویزه و شوشتر رفت و مردم آن مناطق وی را همراهی کردند. سپس به کهگیلویه رفته و حمایت لرها را جلب کرد و از آنجا به طرف شیراز عزیمت نمود. در این زمان، به علت همکاری مردم شوشتر و اعراب و مشایخ هویزه با محمد خان قدرت وی بالا گرفت. (شورش محمد خان بلوچ – حمید حاجیان پور)

علل قیام میر محمد خان بلوچ

نکته قابل تأمل در قیام محمد خان بلوچ به نوعی قیام سنی ها بود چرا که حکومت صفویه بر سنی ها بسیار ظلم کرده و مردم از آنها به شدت ناراض بودند به همین خاطر قیام محمد خان بلوچ با اقبال سنی های جنوب ایران همراه شد.

دلگرمی محمد خان به بلوچها در منطقه ساحلی بود که امید داشت از او حمایت کنند. بدین دلیل بود که وی سعی می کرد به سمت بنادر و سپس شرق حرکت کرد. محمد خان بلوچ، توجه عده بسیاری از مردم را نسبت به خویش مساعد دید و از آن جا که موقعیت و جایگاه خود را کمتر از نادر نمی دید، در صدد بر آمد تا با استفاده از موقعیت پیش آمده یک حکومت جدید در منطقه بنیان بنهد. از این رو، وقتی که نادر، طهماسب قلی خان جلایر، و جعفر سلطان زعفرانلو و شاهقلی قاجار مروی را برای استمالت نزد محمد خان فرستاد، امیر محمد خان در جواب آنان در نامه ای به نادر نوشت:

"تو در اوایل حال مردی بودی حقیر و در میان ابنای جنس خود فقیر. هر گاه با دویست سیصد خانوار افشار داعیه سلطنت و فرمانروایی داشته باشی و نواب کامیاب شهزاد عالمیان مآب مرتضوی انتساب را که آبا و اجداد عالی مقدار آن حضرت در استقرار امر سلطنت و دارایی ایران فرمانروا بوده‌اند، خود را دخیل و مختار السلطنه ساخته، پادشاهی اورنگ نشین ایران از خاطر خطور می‌نماید، در این صورت، بنده درگاه که صاحب هشتاد هزار خانوار بلوچ است که از نواحی بنادر الی سرحد هندوستان محل سکنای ایشان است، چرا ادعای فرمانروایی ننمایم. والسلام" (نامه عالم آرای نادری ص 527).

حمایت از محمد خان بلوچ افزایش یافته و قیام هر روز وسعت بیشتر می یافت. نه تنها اعراب، بلکه قبایل بختیاری وسایر قبایل چادر نشین وهمچنین بوم نشینان ایالت فارس نیز از آن حمایت میکردند. مؤلفین «دولت نادرشاه افشار»از قول"سه من اوراموف" می نویسند که در ژانویه (۱۷۳۴) میلادی : بسیاری از ساکنان اطراف اصفهان زن وفرزند خود را رها کرده و پیش محمدخان بلوچ رفته اند. (دولت نادرشاه افشار،ص ۱۷۵)

نیروی اساسی قیام کنندگان رعایا و روستا نشینانی بودند که ستم دیده ترین اقشار مردم را تشکیل میدادند. بازهم "اوراموف" گزارش میدهد که «در راه شیراز تمام مردم بی سر وپا به بلوچها پیوسته اند... وکشاورزان ایالت اصفهان منتظر ورود دسته های شورشی هستند وخودشان درجاهای مطمئن آذوقه ذخیره کرده و برای آن قراولان گذاشته اند. همان اثرهمان صفحه

اوضاع حویزه به هوا داری محمدخان بلوچ به قول محمدکاظم که «اهالی آن دیار به خلاف فرمان برداری ورعیتی عمل نموده بودند» بسیار وخیم بود. (همان اثر همان صفحه)

قیام بحدی نیرومند بود که نادر برای سرکوبی آن مجبور شد با ترکیه قرارداد متارکه جنگ ببندد.«سه من اوراموف» دراین مورد می نویسد: آشفتگی های بزرگ داخلی، بویژه موضوع بلوچها (قیام محمدخان بلوچ) سبب انعقاد عجولانه قرارداد متارکه جنگ شد. (دولت نادر شاه افشار ص 176)

نادر بعد از حمله به بغداد بخاطر قیام محمد خان با با احمد پاشا، والی بغداد صلح کرد و از بغداد مستقیم برای سرکوب محمد خان بلوچ عازم شیراز شد پیش از آن نیز سپاهی دیگر را برای سرکوب قیام محمد خان فرستاده بود.

محمد خان بلوچ، در آن زمان فرماندهی پانزده هزار نیرو را بر عهده داشت و در گردنه‌ای در بند شولستان، نزدیکی سرآب سیاه در بند ممسنی، موضع گرفته بود. سپاه نادر حمله را آغاز کرد و جنگ شدت گرفت. تاریخ نگاران می گویند سپاه اعزامی نادر درهم شکست و در آخرین وضعیت ممکن بود که خود نادر با نیروهای کمکی سر رسید، میر محمد خان انتظار نداشت نادر با این سرعت از بغداد برسد، در نتیجه نیروهای کمکی نادر به یاری سپاه وی شتافتند و سپاه محمد خان در نهایت با اینکه چند قدمی به پیروزی بیشتر نداشت شکست خورد.

منابع این دوران، قدرت نظامی خان بلوچ را در رویارویی با سپاه افشار چنین به تصویر می کشند:

"محمد خان آن روز لازمه پایداری و سپاه‌گیری به عمل آورد، کارزاری نمود که عقل بیننده روزگار در حیرت مانده بود" (مروی، 1364: 346)

اگر در آن روز میر محمد خان بلوچ بر نادر پیروز می شد مجرای تاریخ عوض می شد و شرایط کنونی بلوچها نیز متفاوت میشد.

محمد خان پس از آن به سمت لار عقب نشینی کرد و از آنجا به سمت بنادر جنوب حرکت نمود. نادر برای اینکه از کابوس میر محمد خان خلاص شود متوسل به انگلیسی ها و هلندی ها شد. لاکهارت در این باره می نویسد:

"هنگامی که نادر دریافت که شکار از چنگش رهایی یافته است، برآشفت و پیامهایی به نمایندگان کمپانیهای کشتیرانی انگلیسی و هلندی در (گمبرون) فرستاد مبنی بر اینکه بی‌درنگ چند کشتی برای گشت به کرانه ارسال دارند و از عقب نشینی محمد خان بلوچ جلوگیری نمایند. نمایندگان انگلیس و هلند پاسخ دادند که بنادر آنقدر زیاد است که کشتی به اندازه کافی برای مراقبت همه آنها نیست" (نادرشاه ، لارنس لاکهارت، 2537: 111). با اینهمه، کمپانی ها تعهد نمودند به هر جا که نادر فرمان دهد، کشتی گسیل خواهند داشت.

محمد خان سپس وارد تجدید قوا شده و در لار به سازماندهی نیروها پرداخت این گزارش‌ها حکایت از توان نظامی-اجتماعی قیام محمد خان در آن دارد و بویژه رویکرد اهل تسنن جنوب ایران و حمایتشان از خان سنی مذهب بلوچ.

با رسیدن اخبار دومین شورش در لار از سوی محمدخان، نادر سپاهی شامل نیروی خراسانی و عراقی انتخاب نمود و به سوی بنادر فرستاد. این گروه سپاهیان به فرماندهی تهماسب قلی خان جلایر به آن سمت حمله کرده و بعد از تصرف قلاع لار و ویرانی برخی از آنها، در نهایت، شیخ احمد مدنی، حامی اصلی محمد خان بلوچ در آن منطقه را وادار به تسلیم نمودند. که پس از قتل وی محمد خان بلوچ تضعیف شد و در نهایت برای تجدید قوای دوباره به کیش رفت که در کیش با خیانت شیخ علاق زمانی بازداشت و به نادر تحویل داده شد.

نادر پس از اینکه محمد خان را نزد وی بردند چشمان او را کور کرد که در اثر خونریزی سه روز بعد در زندان فوت کرد.

یکی از دلایل شکست محمد خان بلوچ عدم همراهی حکومت بلوچستان (خانات کلات) با وی بود، در آن زمان میر عبدالله خان فوت کرده بود و حکومت بلوچستان بخاطر کودتای دو فرزندش میراهلتاز خان و نبرد داخلی با میرمحبت خان حاکم بلوچستان توانایی همچنین حمایتی نداشت و رغبت چندانی برای ورود به این جنگ برای گرفتن پادشاهی ایران نیز در دلشان نبود، اما محمد خان بلوچ بخاطر نارضایتی مردم از صفویان و بلند پروازی خودش از پای ننشست و در تمام این مدت اثبات کرده بود که توانایی بالایی برای فرماندهی ارتش و جمع آوری نیروهای ناراضی از حکومت صفویه را دارد قیام محمد خان یکی از مهمترین وقایع تاریخی آن دوره است اما تاریخ نگاران فارس به ندرت به آن پرداخته یا با نام "شورش" و با ادبیات تحقیرآمیزی

بدان نظر انداخته اند که می طلبد نویسندگان و تاریخنگاران بلوچ بیشتر بدان توجه کنند.

میرمحبت خان حاکمی ضعیف

پس از میر عبدالله خان فرزندش میرمحبت خان در سال 1731 م حاکم کلات شد. اما به‌خاطر اختلافاتی میر اهلتاز خان که از همپیمانانش بود و توسط میر محبت خان به مستونگ تبعید شده بود توانست بر میرمحبت خان کودتا کرده و حکومت را از وی بگیرد.

در این دوره نادرشاه افشار به اوج قدرت خود در ایران رسیده بود، اشرف افغان را شکست داده بود، و سلسله افشاریه را بنا نهاده بود، میر محبت خان برای اینکه حکومت موروثی خود را به دست بیاورد از نادرشاه افشار کمک گرفت و به این شکل برای اولین بار پای ایرانی ها را به این منطقه باز کرد که در این واقعه با تهدید نادرشاه برای حمله به میر اهل تاز خان، وی کناره‌گیری کرده و بار دیگر میرمحبت خان با حمایت نادرشاه بعد از دو سال دوری از حکومت در سال 1737 م روی کار آمد اما با این کار به نوعی حکومت مستقل خود را زیر سلطه نادرشاه برد. او علاوه بر قبول پرداخت مالیات، دادن لشکر در زمان جنگ و

ارسال سالانه یک دوازدهم تعداد سهمیه لشکر در زمان صلح با تقبل مخارج آنها و نیز فرستادن نامادری، برادر و پسر برادر خود به عنوان اسیر نزد نادرشاه را بر خود گوارا نمود! او به‌خاطر ضعفش در حکمرانی و سست اراده بودنش، بعدا با احمدشاه ابدالی حاکم قندهار درگیر شد و درنهایت پس از دستگیری سال 1750 میلادی در زندان احمد شاه ابدالی سرش بریده و کشته شد.

در این دوره از حکومت داری بلوچها، به‌خاطر ضعف حاکم وقت، شدیدا تضعیف شدند.

میر نصیر خان نوری اعظم

پس از میر محبت خان، میرنصیر خان اول در سال 1750 به حکومت رسید و در دوره او اقتدار بلوچستان بازگشت. میرنصیرخان ملقب به "غازی" "نوری" ولی و بزرگ شد. و یکی از برجسته ترین حاکمان کلات شمرده می شود که 45 سال حکومت کرد.

در دوره وی ارتباط نزدیکی بین وی و احمد شاه ابدالی حاکم افغانستان بود احمدشاه ابدالی به وی یورش برد اما نتوانست کلات را فتح کند به همین خاطر در نهایت پیمان صلح نوشتند و بین آنها ازدواج صورت گرفته و همپیمان شدند.

در دوره وی بلوچها به همراه احمد شاه ابدالی برای فتح هند رفتند. و از آن پس به دلیل تصرف لاهور توسط سیک‌ها با سیک ها جنگیده و آنها را شکست دادند و پس از آن به طبس و مشهد حمله کردند همراهی بلوچ و افغان در این دوره فتوحات و غنایم جنگی زیادی برای آنها به ارمغان آورد.

اوج وسعت قلمروی حاکمان کلات درزمان سلطنت میرنصیرخان (نوری اعظم) درسال1758 میلادی بود. وسعت پادشاهی در زمان سلطنت میر نصیر خان از بندرعباس ایران تا هلمند افغانستان تا کراچی، دره غازی خان و دره اسماعیل خان بود. میر نصیر خان به نصیر شاهی معروف بود . زبان ملی حکومت وی بلوچی بود. در دوره او ارتش ساماندهی شد، دسته بندی، نامگذاری، درجه و رتبه بندی مدرن پیدا کرد.

حاکم انگلیسی هند، لرد کرزن در سال 1966 در باره وسعت قلمروی وی گفت: بلوچستان در زمان میر نصیر خان بین هلمند و دریای مکران ودریای خلیج فارس و بین کرمان و سند وسعت داشته است.

بندر گوادر و چابهار به دست عمان افتاد

در سال 1783میلادی سعید بن سلطان والی مسقط از برادر خود شکست خورد و به بلوچستان فرار کرد . او به خدمت

میر نصیر خان رسید و از او تقاضای کمک نمود. میر نصیر خان اگر چه به او کمک نظامی ننمود ولی نصف درآمد سالانه بندر گوادر را که در آن زمان مبلغی معادل سیصد دلار بود را برای مخارج سعید بن سلطان به صورت قرض به او عنایت نمود. در آمد کل بندر گوادر در آن زمان چیزی معادل هفتصد دلار بود که از این مبلغ چهارصددلار سهمیه خان و سیصد دلار به گچکی ها می رسید. اگر چه درآمد بندر گوادر بین خان کلات و گچکی ها به طور مساوی تقسیم شده بود ولی خان کلات که حکومت گوادر را دردست داشت برای حفظ امنیت و امور نظامی مبلغ یکصد دلار بیشتر دریافت می نمود. سید سلطان به صورت مهاجر، مهمان بلوچها بود. به این دلیل گچکی ها هم سهمیه خود را به عنوان قرض در اختیار او قرار دادند. به این ترتیب تا زمانی که سعید بن سلطان در گوادر بود تمام درآمد آنجا را در اختیار داشت. بعد از مرگ میر نصیر خان و پس از آنکه سید سلطان در باز پس گرفتن حکومت مسقط موفق شد او بجای پس دادن بندر گوادر به خان کلات و گچکی ها، با بلوچها بدعهدی نمود وبندرگوادررا درتصرف خود باقی گذاشت بلکه حتی به چابهار یورش برده و چابهار را نیز به حکومت عمان افزود. که بعدها چابهار توسط حکومت ایران تصرف شده و گوادر جزوی از پاکستان شد.

در بهار سال دوم به سال 1794م. بعد از چهل وپنج سال حکومت، خان معظم میر نصیر خان اعظم در گِنداوه در گذشت. تمام سردارهای بلوچ ابتدا با جمع شدن در گنداوه و با بدوش کشیدن وحمل تابوت خان برای ادای احترام وسپس با عزت واحترام فراوان تابوت خان را به کلات منتقل نمودند و در آنجا

به خاک سپردند. تمام قبایل بلوچ تا مدتهای زیادی در فقدان ایشان سوگوارماندند.

در سالهای بین 1794 تا 1817 میر محمود خان دوم به پادشاهی رسید. پس از وی میرمهربان خان دوم روی کار آمد که پیش از بیان زندگی وی لازم است که در مورد بازی بزرگ اندکی به خوانندگان اطلاع دهیم چرا که میرمهراب خان در جریان این نبرد استعماری کشته شد.

ورود استعمار انگلیس به هندوستان

استعمار انگلیسی پس از شکست ناوگان اسپانیایی آرمادا در سال 1588 م به‌شمار زیادی کشتی‌های اسپانیایی و پرتغالی دست یافتند. این کشتی‌ها و بارهای پرارزش آنها، دریانوردان انگلیسی را قادر می‌ساخت به دور دنیا رفته و به ثروت بیشتر دست یابند. بازرگانان لندنی عریضه‌ای به ملکه الیزابت یکم نوشتند و از او خواستند به ایشان اجازهٔ سفر دریایی به اقیانوس هند بدهد. هدف ایشان این بود که شکستی سنگین به انحصار اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها بر تجارت با شرق دور وارد کنند. الیزابت این اجازه را صادر کرد و در روز 10 آوریل 1591 م جیمز لنکستر با کشتی ادوارد بوناونچر و دو کشتی دیگر از بندر توربای انگلستان به سمت دماغه امید نیک و سپس دریای عرب حرکت کردند. این جزو نخستین سفرهای ماورای بحار انگلیسی‌ها به‌شمار می‌رود.

آن‌ها بعداً از اطراف دماغه کانیاکوماری در جنوب هند به سمت شبه‌جزیره مالایا نیز رفتند و پس از آن رفته‌رفته پای انگلیسی ها به هند باز شد و با تأسیس "کمپانی هند شرقی" به ظاهر برای تجارت در خلیج بنگال دفتر زدند و پس از آن تجارت را با امپراتوری گورکانی هند یا همان نوادگان تیمور و مغول که بر هندوستان حکمرانی می کردند، شکل دادند و رفته‌رفته نیروهای سیاسی و نظامی خود را در پوشش تجاری به هندوستان روانه کردند و در دوره "شاه عالم دوم" به‌خاطر حملات افغان ها به رهبری احمد شاه ابدالی ، و ضعیف شدن شاه عالم دوم در نهایت کمپانی هند شرقی بر خلیج بنگال و بیهار و بوریسا مسلط شد و نهایتا پس از شورش سال 1857 م هند توسط بهادرشاه دوم آخرین پادشاه سلسله گورکانی توسط بریتانیا عزل شد و به برمه تبعید شد و پس از آن بریتانیا رسما و به طور مستقیم حکومت هندوستان را به دست گرفت.

بازی بزرگ و سیاست ایجاد کمربند حایل توسط انگلیس

پیشتر اشاره کردیم که انگلیس هندوستان را اشغال کرد و اداره منطقه را به طور کامل به دست گرفته بود اهمیت هندوستان برای امپراتوری انگلیس به قدری بود که برخی سیاست‌مداران بر این عقیده بودند که امکان زیستن برای انگلستان بدون هندوستان وجود ندارد. لرد کرزن در اینباره می‌نویسد: «زمانی که هند شناخته شده‌است، سرورانش همواره صاحب اختیار نیمی از جهان بوده‌اند».

دولت انگلستان در می‌یابد که بر خلاف تصورات قبلی، ایران به عنوان خط دفاعی هندوستان با روسیه چندان قابل اعتماد نیست به دنبال آن در دهه 1250 هـ. ق/ 1830 م در انگلستان اجماع فزاینده‌ای پدید آمد مبنی بر اینکه، روسیه به سمت ایران، عثمانی و آسیای مرکزی در حال توسعه بخشیدن به قلمرو خود می‌باشد و از همین‌جا طرح «بازی بزرگ» ریخته شد. در این طرح، بلوچستان و افغانستان به عنوان همسایگان هندوستان به عنوان سرزمین های حایل در برابر پیشروی و توسعه‌طلبی فزاینده روسیه به هندوستان از اهمیت استراتژیکی خاصی برخوردار شدند و قربانی ابرقدرتها گردیدند. در این برهه زمانی انگلیس به دنبال سد دفاعی محکم و استواری می‌گشت تا بتواند با خیال راحت‌تری به سلطه خود در هندوستان ادامه دهد. آنان سد دفاعی خود را در مناطق مرکزی بلوچستان انتخاب کردند چرا که انگلیس از این ناحیه می‌توانست مناطق استراتژیک را از همدیگر جدا کرده به نقشه خود یعنی ایجاد کمربند حایل دست یابد. برای ایجاد این کمربند حائل جهت حفظ هندوستان به ایران نیاز داشت از این رو به سمت ایران توجه نمود.

از طرفی ایرانی ها در دوره فتحعلی شاه قاجار (دومین شاه سلسله قاجاریه) در چند جنگ از امپراتوری روسیه شکست خورد و منطقه قفقاز، گرجستان، ارمنستان را از دست داده بودند. این مساله برای ایران بسیار گران تمام شد به همین خاطر به دنبال همپیمان می گشت تا بتواند سرزمین های از دست داده را بار دیگر بازپس گیرد. در این زمان ناپلئون بناپارت در اروپا پیروزی های چشمگیری به دست آورده و رقیب انگلیس بود، ناپلئون قصد داشت به انگلیس حمله کند اما چون انگلیس یک

جزیره دارای نیروی دریایی قدرتمند بود نتوانست به خود انگلیس حمله کند به همین خاطر برای تصرف یکی از مستعمرات انگلیس (هندوستان) ابراز تمایل داشت. ایران به هندوستان نزدیک بود و لشکر ناپلئون می‌توانست از راه بیروت و شام و عراق به ایران برسد و به همراه قشون ایران به هند حمله کند. نیازمندی ایران و فرانسه به یکدیگر زمینه نزدیکی را فراهم کرد. در اردیبهشت ۱۱۸۶ (می1807)، عهدنامه فینکناشتاین بین ایران قاجاری و فرانسه منعقد شد. مطابق این عهدنامه، دو کشور ایران و فرانسه علیه دولت انگلیس متحد شدند و ایران پذیرفت تا ارتش فرانسه را برای حمله به هند یاری دهد و دولت فرانسه قول داد ایران را برای بازپس‌گیری ایالات از دست رفته توسط روسیه، یاری دهد .ژنرال گاردان با تعدادی قشون، سواره و توپخانه و افسران فرانسوی، به‌سوی ایران حرکت کردند تا سپاه ایران را برای جنگ با روس‌ها و حمله به هندوستان تعلیم دهند.

ژنرال گاردان در راه رسیدن به ایران بود که بین نیروهای فرانسوی و روسی جنگی به نام جنگ ایلو درگرفت. روس‌ها شکست خوردند و در خرداد ۱۱۸۶ (ژوئن 1807)، پیمان صلح تیلسیت منعقد شد. دولت‌های فرانسه و روسیه متحد یکدیگر شدند و تصمیم گرفتند از طریق ایران به هند حمله کنند و سواحل رود ولگا را محل تدارک لشکرکشی قراردادند. ناپلئون پذیرفت که مناطق تصرف شده ایران توسط روس‌ها، نصیب روس‌ها شود زیرا اگر در اختیار انگلیس‌ها قرار می‌گرفت، منافع فرانسه تأمین نمی‌شد.

عباس اقبال آشتیانی مورخ ایرانی می‌گوید: «گاردان در دسامبر ۱۸۰۷ (آذر ۱۱۸۶) عهدنامه فینکنشتاین را به امضای شاه رسانید اما مفاد آن قسمت از عهدنامه که مربوط به کمک فرانسه به ایران برای حمله به روس بود، از نظر دولت فرانسه منتفی اعلام شده بود و در مورد حمله فرانسه به هندوستان از طریق ایران، ایران موظف می‌شد علاوه بر دولت فرانسه، دولت روس را به کشور راه دهد.» همچنین لوسین بناپارت برادر ناپلئون بناپارت به عنوان نماینده مقیم دربار تهران تعیین گردید.

انگلیس همپیمانی روسیه، فرانسه و ایران را خطری جدی برای هندوستان تلقی کرده و به همین خاطر برای حفظ هندوستان به فکر تسریع بخشی برای ایجاد مرز حائلی در همجواری هندوستان افتاد از اینجا بود که هم توجه انگلیس به سمت بلوچستان و افغانستان جلب شده و هم توجه روسیه و هم توجه ایران (فارس) و وقایع بعدی به گونه ای پیش آمدند که در نهایت بخش شرقی کشور بلوچستان مستعمره انگلیس شده و بخش غربی بلوچستان، تحت اشغال ایران در آمد که به کل این وقایع پیش آمده در تاریخ اصطلاحا "بازی بزرگ" می گویند، بازی سیاسی بین انگلیس از یک سو و روسیه و ایران و فرانسه از سوی دیگر بر سر منطقه بلوچستان، افغانستان و آسیایه میانه.

از اوایل قرن 19 رفته‌رفته انگلیس وارد بلوچستان شده بود و در سال 1836 م با شاه بلوچستان "میر مهراب خان دوم" معاهده همکاری و همراهی بست و سپس به افغانستان حمله کرد. اما میر مهراب خان علیرغم پیمان نامه با انگلیس چون از

شیوه استعمار هندوستان آگاهی یافته بود با حاکم افغانستان دوست محمد خان پیمان بسته و در جنگی که به عنوان جنگ اول افغان - انگلیس، در تاریخ معروف شد در منطقه بولان بلوچستان شرکت کرد که به شکست قاطع انگلیس ها منجر شد. و این مسئله زمینه حمله انگلیس ها به خان کلات و قتل او را در همان سال شد که در این زمینه توضیح خواهم داد.

اشغال کلات توسط بریتانیا

در سال 1817م میر مهراب خان بلوچ دوم حاکم بلوچستان شد اما در دوره وی با دخالت انگلیسی ها و تحریک های آنها آشوبهای داخلی زیادی پیش آمد مسئله ایی که خان کلات میرمهراب خان را مجبور کرد که معاهده و پیمان نامه ای با انگلستان بپذیرد ولی پس از مدتی به‌خاطر روحیه ضد استعماری بلوچ معاهده را زیر پا گذاشت و در سال 1254ق/1839م در گردنه بولان به همراه نیروهای افغان با ارتش انگلیس جنگید که در این جنگ انگلیس شکست سختی خورد و مشهور است که در این جنگ حدود 4500 نفر از سربازان انگلیسی و هندی کمپانی هند شرقی بریتانیا به همراه 12000 نفر از مردمان و خانواده‌های وابسته به اردوگاه انگلیس، توسط جنگجویان بلوچ و افغان کشته شدند.

انگلیسیها پس از عقب نشینی این بار نیروی امدادی خواسته و با ارتشی مجهز علیه میر مهراب خان دوم نزدیک کلات وارد جنگ شدند که در نهایت میر مهراب خان با دها نفر از

فرماندهان دلیر بلوچ در تاریخ 13 نوامبر 1839 کشته شد و پایتخت بلوچستان به اشغال قوای انگلیس درآمد.

انگلیس "میر نصیرخان دوم" را جانشین او کردند و یک نفر انگلیسی را به عنوان مشاور او در نظر گرفتند. در این دوره شورشهای سرداران مناطق مختلف آغاز شد، حکومت بلوچستان به شدت ضعیف شد. در سال 1849 یک سال پس از اینکه ناصرالدین شاه قاجار بر تخت شاهی نشسته بود با علم به اینکه حکومت بلوچستان تضعیف شده است ارتشی از سمت کرمان برای اشغال بلوچستان فرستاد و رودبار و بمپور را اشغال کرد. حاکم رودبار و بمپور در آن دوره "محمد علی خان" بود که "آقا خان محلاتی" بنیانگذار فرقه اسماعلیه به عنوان "میار" از دست قاجاری ها بدانجا پناه برده بود و قاجاریه به بهانه بازداشت وی به بمپور حمله کردند. پس از در گرفتن جنگی بزرگ محمد علی خان حاکم بمپور به سمت فنوج عقب نشینی کرد و آقا خان محلاتی نیز به هندوستان گریخت. این برای اولین بار بود که قاجاریه پایشان به بلوچستان باز شده بود. آنها حاکم دست‌نشانده‌ایی به نام ابراهیم خان بمی از طایفه بهزادی در این مناطق منصوب کردند.

میرنصیرخان دوم که دست نشانده انگلیس بود توسط مخالفانش مسموم شد و میر خدادادخان در سال 1857م جای او را گرفت و ابتدا تا 1863م به مدت 6 سال حکمرانی کرد که یکی از بدترین دوره‌های حکمرانی خانات کلات بود از طرفی انگلیسی ها دخالت می کردند از طرفی قاجاریه بمپور را تصرف کرده بودند و از طرفی شورشهای داخلی امان وی را بریده بود.

در دوره حکومت وی 7 شورش بزرگ و چندین شورش کوچک صورت گرفت و حکومت وی بسیار ضعیف شد تا اینکه میر شیردلخان یکی از مدعیان تاج و تخت کودتا کرد و حکومت را از وی گرفت اما دوران زمامداری شیردلخان به‌خاطر عدم حمایت سرداران دو ماه بیشتر طول نکشید و مارس 1863 - مه 1864 و در مسیر کچی کشته شد و بار دیگر میرخداداد خان حکومت را به دست گرفت.

دوره دوم حکمرانی میرخدادادخان

پس از شیردلخان، میر خداداد خان دوباره روی کار آمد بین مه 1864 تا اگوست 1893 و قریب به 30 سال دیگر حکمرانی کرد.

میرخدادادخان در دوران دوم حکمرانی خود مجبور شد با انگلیس پیمان مودت ببندد تا قدرت خود در بلوچستان که توسط خود انگلیس شورش زده شده بود را تثبیت کند. وی در این مدت بر منطقه‌ای از بلوچستان که تا نزدیک بمپور امتداد داشت، فرمانروایی کرد و کلیه شورشهای داخلی را قلع و قمع نمود و بلوچستان یکپارچه شد.

میر خداداد خان، بعد از تثبیت قدرت خود در بخش‌های گسترده‌ی از بلوچستان درصدد گسترش قدرت خود و فرستادن

نیرو به سمت گه (نیکشهر) و بمپور شد که انگلیس به این بهانه که رفتن او به این مناطق مورد اعتراض ایران قرار میگیرد جلوگیری کرد. پیشتر اشاره کردیم که در آن زمان لشکر قاجاریه در بمپور مستقر شده بود.

شکل گیری مرز گلداسمید

در اواسط سال 1869 میلادی و در زمان اوج ضعف حکومت مرکزی بلوچستان ، سرهنگ ابراهیم خان بمی از طرف ناصرالدین شاه قاجار به پیشروی از بمپور به طرف سرباز و قصرقند مامور شد او سپس از شرق تا کیچ و بلیده پیشروی کرد و این مناطق را تحت اشغال در آورد. میرخدادادخان لشکری به فرماندهی "داروغه عطا محمد" برای مقابله با "ابراهیم خان بمی" فرستاد. که لشکر وی توانست جلوی پیشروی وی را بگیرد و آنها را به عقب‌نشینی وادار بکند.

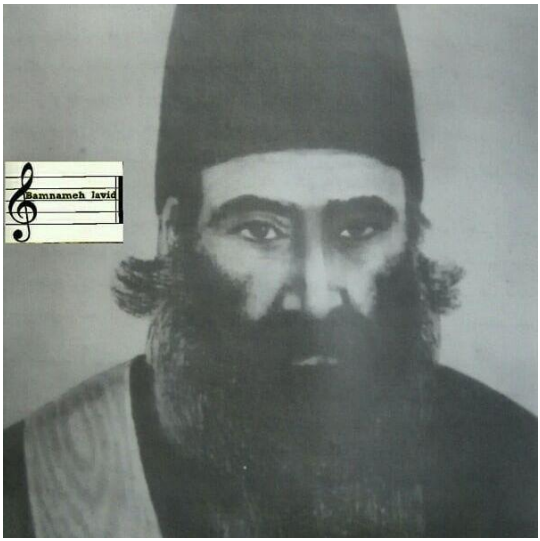

تصویر: ابراهیم خان بمی از طایفه بهزادی حاکم بم

درگیری ها بین ارتش بلوچستان و ارتش قاجاریه ادامه داشت و فرصت برای ایجاد مرز حائل برای انگلیس فراهم شده بود نه ارتش بلوچستان بخاطر جنگ های داخلی توانایی مقاومت زیادی داشت و نه قشون ابراهیم خان بمی توانایی پیشروی، از این رو انگلیس از فرصت استفاده کرده و با ایجاد فشار بر پادشاه بلوچستان میرخدادادخان و شاه ایران ناصرالدین شاه قاجار برای مشخص شدن یک مرز در این منطقه وارد مذاکره شده و فردریک گلداسمید به عنوان حَکَم بین دو دولت مامور پیگیری ایجاد یک مرز در بین دو حکومت شد.

از سوی حکومت ایران "میرزا معصوم خان انصاری" به عنوان رئیس کمیسیون مرزی برگزیده شده و از سوی حکومت بلوچستان "سردار فقیر محمد خان" به عنوان نماینده خان کلات ماموریت تعیین حدود یافت.

ابتدا قرار بود که مرزهای منطقه شمال بلوچستان یعنی سیستان و افغانستان معین شوند و سپس برای تعیین مرزهای جنوب بلوچستان بیایند که دولت افغانستان اعلام کرد به دلیل شورشهای موجود نمی تواند هیئتی اعزام کند و این امر را موکول به بعد کرد به همین خاطر تعیین حدود مرزی بلوچستان در دستور کار قرار گرفت.

نهایتا در تاریخ 28 ژانویه 1871 م، برابر با بهمن 1249 شمسی هیئت های بلوچستان، ایران و انگلیس برای مذاکره وارد بمپور شدند. در طرف بلوچستانی داروغه عطامحمد فرمانده ارتش و چند تن دیگر از خان های کلات بودند، از طرف ایرانی ها مرتضی قلی خان وکیل الملک حاکم کرمان و نواحی تصرف شده بلوچستان و همچنین "ابراهیم خان بمی" حاکم بم که ذکرش سابقا رفت، حضور داشتند. در طرف انگلیسی سرگرد هریسون نماینده انگلیس در کلات که صفت مشاور خان کلات را داشت، سروان لووت مهندس نقشه برداری انگلیسی و دکتر بومن بودند.

محل اختلاف و گفتگو بر سر منطقه: کیچ ، تمپ، بلیده، مند، کوهک، اسپندک، سرباز و باهوکلات بود.

ارتش بلوچستان پیش از آمدن برای مذاکره کیچ و بلیده تا مرزهای کنونی را بار دیگر آزاد کرده و مذاکره در خصوص این

منطقه را نمی پذیرفت و کوهک، اسپندک و سرباز و باهوکلات را باز پس می خواست اما طرف ایرانی که این مناطق را در کنترل داشت بر سر کیچ و بلیده تاکید می نمود. در نهایت گفتگو پایان یافت و نقشه های که تعیین شده بود برای تصمیم نهایی به تهران و کلات فرستاده شد که دو طرف با اصرار و دیپلماسی نماینده انگلیس "گلداسمید" مواضع مرزی تعیین شده او در آن روز را پذیرفتند اما همچنان اختلافات در خصوص "کوهک" باقی ماند. علت اهمیت کوهک برای دو طرف بخاطر قلعه مستحکمی بود که در این منطقه وجود داشت.

اشغال چابهار توسط ایران قاجار

در آن زمان بندر چابهار و بندر گوادر به عنوان مراکز تجاری مهمی بین حاکم بلوچستان و کشورهای عربی استفاده می شود و عربها در تردد و رفت و آمد دائم بودند. ابراهیم خان بمی به درخواست مرتضی قلی خان وکیل الملک حاکم کرمان و مناطق تصرف شده بلوچستان (بمپور) بخاطر اینکه حاکم کلات در زمان مذاکره کیچ و بلیده را دوباره آزاد کرده بود به چابهار حمله کرده و این بندر را اشغال کرد که این موضوع نه تنها حکومت کلات بلکه خشم انگلیسی ها را نیز به همراه داشت اما در نهایت انگلیس درگیری بیشتر را صلاح ندانست و از ادامه حمله حاکم کلات جلوگیری کرد و چابهار نیز برای اولین بار به خاک ایران اضافه شد.

فیصله مرزی بر سر کوهک

در سال 1896 میلادی برابر با 1313 قمری یعنی 25 سال پس از آخرین توافقات مرزی که مساله کوهک و اسپندک را مسکوت گذاشته بود بار دیگر کمیسیون سرحدی بلوچستان تعیین شده و هیئت های ایران و انگلیس این بار به مذاکره پرداختند که در نهایت کوهک و اسپندک جزو ایران قرار گرفتند. تفاوت مذاکره اخیر در این بود که انگلیس 5 سال پس از مشخص شدن مرزهای دولت بلوچستان و ایران حکومت کلات تضعیف شده را در "معاهده مستونگ" تحت الحمایه و سلطه خود قرار داده و استقلالش را از بین برد و از آن زمان حکومت بلوچستان به "بلوچستان انگلیس" معرفی شد به همین خاطر نماینده ای از جانب بلوچستان برای فیصله نهایی در خصوص کوهک و اسفندک مشارکت داده نشده و انگلیسی ها به راحتی این منطقه را نیز به هیئت ایرانی واگذار کردند.

تحدید و علامت مرزی در 24 مارس 1896 م / ۹ شوال ۱۳۱۳ ق پایان یافت و موافقت نامه‌ای به امضا رسید که در نتیجه ایران بر مناطق چون کوهک، کناربست، اسفندک، و غرب رود ماشکید تسلط یافت.

با تکمیل اشغال بلوچستان توسط انگلیس و ایران و تقسیم سرزمین و تعیین حدود مرزی، دیوار دفاعی هندوستان که هدف اصلی انگلیس بود کامل شد اما در این میان حکومت بلوچستان بخشی از خاک خود را از دست داده و سپس استقلالش را نیز از دست داد.

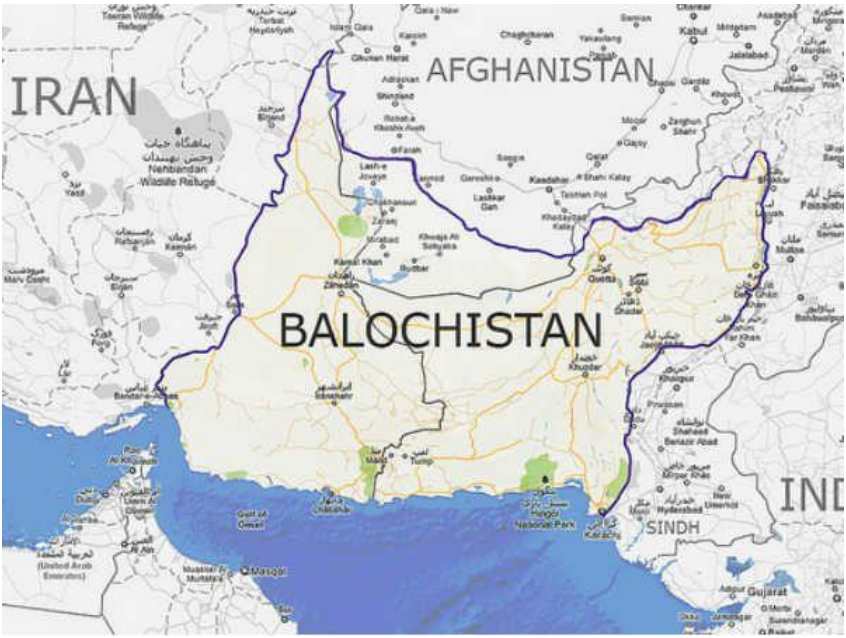

تصویر/ مرز بین بلوچستان شرقی و غربی

عملکرد قاجاریه در بلوچستان پس از اشغال

در دوره ناصرالدین شاه قاجار برای اولین بار در تاریخ قشون ایرانی از بمپور فراتر رفته و تا کیچ و بلیده پیشروی کرده بودند حاکمان کرمان که به عنوان حاکم "کرمان و بلوچستان" از آنها یاد می شد، سلطه آنها از بمپور فراتر نمی رفت. و در واقع فقط غربی ترین مناطق بلوچستان چون نرماشیر، رودبار و کهنوج ... و

هر از چندی بمپور را تحت اشغال داشتندکه هر بار با بازگشت قشون ایرانی از این مناطق بار دیگر این نواحی توسط بلوچها آزاد می شدند.

قاجاریه پس از اشغال بخش غربی بلوچستان دست به جنایت های مختلفی علیه مردم بلوچ زدند که قلم در هنگام نگاشتن آنها خون می گرید، قتل عام، سرها را روی نیزه ها قرار دادن، به کنیزی و بردگی گرفتن زنان و مردان بلوچ، شکنجه های بی رحمانه، تجاوز به زنان بلوچ در مقابل شوهران دست بسته ، تنها بخشی از این صفحات تاریک اند به همین خاطر تا امروز مردم بلوچ که در آن روزگار هیچ بیگانه ای در سرزمین خود ندیده بودند با دیدن این جنایت ها از ایرانی ها، آنها را "گجر" خطاب می کردند که از "قاجار" گرفته شده است.

برای درک مستند تری از جنایت های قاجاریه در بلوچستان بخشی از کتاب "ریشه یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال نوشته: عبدالودود سپاهی سهراب یزدانی و حسن راز نهان" نظری می افکنیم که بر اساس اسناد خود ایرانی ها نگاشته شده:

در منابع درباره نخستین حضور قاجارها در بلوچستان چنین گزارش شده است: ابراهیم خان ظهیرالدوله، حاکم کرمان، در سال 1219 ق با آماده کردن سپاهی که فرماندهی آن را به ابوالقاسم خان گروسی داده بود تا نزدیکی بمپور رفت و از «بعضی دهات و ایلات آنجا شتر و گوسفند زیادی غارت کرد و پنجاه شصت از پسر و دختر بلوچیه اسیر نمود به بندگی به شهر کرمان

خدمت ابراهیم خان فرستاد» (خالقداد و افشار 1368 :246 .(در سالهای بعد نیز این حملات تکرار شد، به گونه ای که، در پایان هر مأموریتی نیروهای دولتی با «شتر و کنیز و غلام بسیار و بعضی از رؤسای آنجا» به کرمان مراجعت میکردند (251. ،250: استرآبادی)

در دوره محمد شاه قاجار هزینه شورش آقاخان محلاتی را که از کرمان به بلوچستان (بمپور و نرماشیر) کشیده شده بود مردم بلوچ این نواحی پرداختند. حبیب االله خان، امیر توپخانه، که مأمور بلوچستان شده بود با خشونت بسیار با مردمان شهر بمپور رفتار کرد و سه هزار و 500 نفر از مردم این شهر را به اسیری گرفت و با عنوان برده به فروش رسانید. به گونه ای که روضةالصفای ناصری، از منابع رسمی (دولتی) تاریخنگاری، درباره این اقدام امیر توپخانه نوشته است: «حبیب االله خان تطاولی عظیم و چپاولی خطیر در بمپور ظاهر ساخته و رعایا از وی خایف و برایا از وی ملول اند (256. ،237 ،10 ج: 1339 هدایت»

در سالهای صدارت امیرکبیر بیشتر سرداران بلوچ منطقه (بمپور و نرماشیر و رودبار) درنتیجه سیاستها و روش وی اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام کردند، اما در اواسط سال 1269 ق باوجود امنیتی که براثر اعلام اطاعت سرداران بلوچ برقرار شده بود و پرداخت مالیات ازسوی آنان، عبداالله خان میرپنج، فرزند خانباباخان حاکم منصوبه کرمان و بلوچستان، برای غارت مردم بلوچستان به آنجا حمله کرد و بر اثر این حمله «مردم بعداز یقین کردن ورود قشون به کوهها و جاهای سخت پناه برده و متفرق

شده بودند» (وقایع اتفاقیه 1269 :ش 116). یك سال بعد، یعنی در سال 1270 ق، نیروهای دولتی به قلعه شهر دزك حمله و آن را ویران کردند؛ حاکم این قلعه علمخان بود. این رفتار با علمخان در وضعیتی انجام شد که او از سالها قبل «به قدم اطاعت و ضراعت آمده و پیشکش داده و هرچه صلاح و پیشرفت امور بلوچستان میدانست به امام علیخان خاطرنشان مینمود و از دولتخواهی و خدمت دمی نمی آسود» (خالقداد و افشار 1368 :221 .) در حمله به قلعة دزك تعداد سرهای دافعان این قلعه، که از کرمان به تهران فرستاده شد، 200 نیزه سر بود. بنابر نوشتة باستانی پاریزی، از اینجا بود که اصولاً ضمان تحکیم موقعیت هریك از حکام کرمان فرستادن «چند نیزه سر» از سرداران بلوچ شد. نیزه های سر را از دروازه کرمان وارد میکردند و در اطراف میدان ارگ میگرداندند و سپس به تهران میفرستادند (احمدی کرمانی 1354 :18، 19).

در سال 1304 ق ابوالفتح خان از فرماندهان ترك قاجاریه پس از سرکوب ایل یارمحمد زهی آنها را به ناحیه فهرج در کرمان کوچانید. در ابتدا، ابوالفتح خان با این طایفه با مهربانی رفتار کرد و پس ازآنکه سوءظنها برطرف شد بیخبر به آنها حمله کرد و تمامی آنها را با زن و بچه اسیر کرد (سایکس 1363 :144) این اقدام قیام بلوچها و به محاصره گرفتن قلعه پهره (ایرانشهر کنونی) و تصرف قلعة بمپور را در پی داشت (عباسی و بدیعی 1372 :46)

در سالهای 1272 -1275 ق، که غلامحسین خان سپهدار حاکم بلوچستان و کرمان بود، بر میزان مالیات بلوچستان افزوده

شد و در این سالها حتی انسان را نیز درحکم مالیات می گرفتند؛ ازجمله اهالی قلعه مه گاس «سیزده نفر زن و طفل عوض بدهی دیوان خود آورده بودند» (وقایع اتفاقیه 1272 :ش 266) که به جای مالیات قبول شده بود، ولی چون بعداز تحقیق معلوم شده بود که این افراد را از جای دیگر اسیر کرده اند و به جای مالیات آورده اند مجبور شدند که آنها را آزاد کنند.

در سالهایی که ابراهیم خان بهزادی بمی حکومت بلوچستان را در دست داشت با وضع کردن مالیاتهای سنگین موجب آوارگی و مهاجرت مردم بلوچستان شد؛ درنتیجة بالابردن مالیات بلوچستان، وی صاحب ثروت زیادی شد و «نقدی فزون از حیز شمار و ضیاع و عقاری بسیار در حومة کرمان و بلوك بم و نرمانشیر به هم رسانید» (وزیری کرمانی). 98: 1353 ذوالفقار کرمانی، که برای مأموریتی ازطرف ناصرالدین شاه به سیستان رفته بود، در کتاب خود درباره نارضایتی مردم بلوچستان از رفتار ابراهیم خان و مأمورانش گزارش داده است (کرمانی 1374 :22).

در دوره مسئولیت ابراهیم خان شماری از حاکمان محلی بلوچستان بر اثر فشارهای مالیاتی از ایران مهاجرت کردند و شماری دیگر حکومت محلی خود را از دست دادند؛ افرادی که در اعتراض به عملکرد او به تهران رفته بودند بی نتیجه به بلوچستان بازگشتند (233 . 219 ،216 1368: افشار وخالقداد)

در سال 1213 ق، که میرزا فتح علیخان صاحب دیوان شیرازی درمقام حاکم کرمان و بلوچستان انتخاب شده بود، خوانین بلوچستان که توانایی پرداخت مالیات سنگین تحمیل شده بر خود را نداشتند درباره سختگیریهای زین العابدین خان، حاکم بلوچستان، گزارشی به صاحب دیوان نوشتند و همچنین میخواستند گزارشی از اوضاع بلوچستان و ظلم وستم حاکم کرمان به امین السلطان، صدراعظم ایران، تقدیم کنند. صاحب دیوان نه تنها از رسیدن گزارش آنها به تهران جلوگیری کرد، بلکه گزارش آنها را کذب خواند و مسئله را به زین العابدین خان گزارش داد (سالاربهزادی 1372 :234). در دوره دوم حکومت عبدالحسین میرزا فرمانفرما در بلوچستان مهاجرت گسترده مردم این ناحیه به عمان، زنگبار، و بلوچستان انگلیس ادامه یافت. علت اصلی این مهاجرتها افزایش مالیات بلوچستان بود. بالابردن میزان مالیات در اوضاع و احوالی بود که خشکسالی چندساله در بلوچستان ادامه داشت (مصاحبه با میرزا رضاییان 1395). در نامه ای که ابراهیم خان میرپنجه، حاکم بم، به برادرش زین العابدین خان، حاکم بلوچستان، نوشته است چنین آمده است : قبض مالیات سنة آتیه بلوچستان را بندگان حضرات مستطاب والا روحی فدا از مخلص گرفتند. لکن هرچه کردند مخلص چیزی علاوه قبض بدهد، نداد خیلی اصرار کردند که چیزی علاوه کند مخلص قبول نکرد. وضع بلوچستان اینطور شده است که سال به سال چیزی افزوده میشود و چیزی کسر نمیگردد و مباشرین و عمال بلوچستان هم همین است که یکی یکی از میدان به در میروند، عاقبت زحمت و مرارت بلوچستان بر گردن ماها خواهد ماند (سالاربهزادی 1372 :280).

همچنین در کتاب "اداره بلوچستان از طریق حاکمان کرمان" آمده:

بعد از مرگ ناصرالدین شاه در سال 1314هـ. ق روزنامه حبل المتین در مورد خشکسالی در بلوچستان این چنین گزارش می دهد: «امسال قحط و غلا در اغلب بنادر ایران و بلوچستان موجود است... در بنادر بلوچستان بلکه در خود بلوچستان، گندم به کلی نایاب است» (سپاهی، 1385 :232 .) اعزام نیرو به بلوچستان در دوره مظفری بر اساس هیچ نظمی نبوده است. این نیروها که به ادعای امنیت و آرامش بلوچستان اعزام می شدند، اموال بلوچها را غارت می کردند. در این دوران وضع چنان نابهنجار بود که فرماندهان، تجاوز به نوامیس بلوچ را نوعی افتخار می دانستند. حاکمان قاجار بعد از گروگان گیری، زنان، دختران و پسران بلوچ را به اسیری گرفته، به سوی حرمسرای خود رهنمون می کردند .از جمله این تجاوزات در زمان حکومت ناصرالدوله، فرمانفرمای کرمان اتفاق افتاد. وی ابوالفتح خان ترك را بر بلوچستان گماشت تا بر امور آنجا نظارت کند، در این حمله ابوالفتح خان که قصد تجاوز به یك زن بلوچ را داشت، وقتی با مخالفت شوهر و اقوام زن مواجه شد، سر شوهر او را برید و روی سینه زن قرار داد و در چنین حالتی به زن تجاوز کرد. شبیه این حادثه در گذشته در زمان محمد شاه قاجار توسط حبیب االله خان شاهسون اتفاق افتاده بود؛ شاهسون که به بمپور و نرماشیر آمده بود، قصد تجاوز به زنان و دختران بلوچ را داشت؛ مردم بلوچستان حاضر به تن دادن به این ننگ نشدند و دختران و زنان خود را کشتند. (وانسن، 1354 :311؛ سپهر، ج 1 و 2، 1377 :819؛ دریاگشت، 1370 :31

عملکرد حکام کرمان در مورد بلوچستان استعماری، بی رحمانه و خارج از حدود انسانی بود. هرکس که اعتراض می کرد، با غل و زنجیر او را به کرمان می بردند و بیشتر آن ها را اعدام و بعضی که اعتراض زیاد نموده بودند، از دم توپ گذرانده، به طرز فجیعی به هلاکت می رساندند .بهترین سوغاتی که از این سال ها ابتدا به کرمان و بعد به پایتخت روان می شد، نیزه سر از طوایف معترض بلوچ و قیام کننده بود. از طرفی دیگر خشکسالی های پیاپی و اردوکشی های زمستانه حاکمان کرمان به بلوچستان ریشه زندگی مردم منطقه را سوزانده بود. هر وقت حکومت اقتداری پیدا می کرد، یك هجوم بی امان به بلوچستان می کرد و این ملت بی پناه را قتل عام کرده و به کوه ها و واحه ها گریزان می کردند. و گاهی آدم ها را به جای مالیات به کرمان می دادند که به ِتهران بفرستند! متاسفانه خصلت استعماری ایران همواره بر خون ملت های در بند ظاهر می شد.

خوانین بلوچ ستم می کردند؟

برخی می گویند خوانین بلوچستان بر مردم ظلم می کردند و مالیات بسیار از آنها میستاندند تا برای خود مال و ثروت و زراندوزی کنند، اما به گواه اسناد موجودی که بیان شدند از دوره قاجاریه پس از اشغال بلوچستان مالیات های سنگینی که از بلوچها توسط خوانین و حاکمان منطقه ای گرفته می شد با فشار قاجاریه بود. قاجاریه مالیات را بالا می بردند و هر زمان یکی از حاکمان منطقه نمی توانست تحصیل مالیات کند و مالیات در

حد لازمه را جمع آوری کند او را تحت فشار می گذاشته، یا در غل و زنجیر می کردند و یا برکنار کرده و فردی دیگر را جای او می گذاشتند همین فشارها از سوی دولت استعماری باعث میشد خوانین از ترس حکومت بر رعیت خود فشار آورده و علیرغم وضعیت بد مردم ناشی از خشکسالی بر آنها فشار وارد کنند و الا هیچگاه بلوچی که به تمسک به آداب و رسومی چون حشر و مدت معروف است بدون فشار سلطه بیرونی تا بدین حد بیرحم نمی شود که در زمان اوج خشکسالی و فشارهای اقتصادی چنین بر مردم فشار وارد کنند.

قیام میر حسین خان در سال 1888 میلادی

پس از اشغال بخش غربی بلوچستان توسط ابراهیم خان بمی از طرف ناصر الدین شاه، وی با سیاست سرکوب و رعب و وحشت بر بلوچستان غربی حکومت کرد پس از مرگ سرتیپ ابراهیم خان بمی در سال 1302 قمری، داماد او عباس خان به حکومت بم و بلوچستان رسید که بعد از مدت کوتاهی کشته شد . بعد از آن اداره امور بم و نرمانشیر به ولی خان پسر وکیل الملک اول و امور بلوچستان به طور مشترک به زین العابدین خان و ابراهیم خان که این دو از نزدیکان ابراهیم خان سرتیپ بودند رسید . در سال 1304 قمری ناصر الدوله این دو برادر بمی را از حکومت بلوچستان خلع کرد و ابوالفتح خان ترک را که از افسران فوج قزاق بود به حکومت بلوچستان منصوب کرد .

در این دوره طایفه قدرتمند یاراحمد زهی که مخالف مرزهای ایجاد شده بودند برای کسب استقلال منطقه قیام کرده بودند که ابوالفتح خان مستقیما از سوی ناصرالدین شاه برای سرکوب آنها فرستاده شد

ابوالفتح خان پس از درگیری های بسیار سرانجام یاراحمدزهی ها را سرکوب کرد. سران طایفه یاراحمد زهی به ناصر الدین شاه پیام فرستاند، اگر ظلم و ستم حکومت کنار گذاشته شود مطیع دولت می شوند ، ناصر الدوله پذیرفت و از آنان دلجویی کرد به این شرط که از سرحد که محل زندگی شان بود کوچ کرده و در فهرج (کرمان کنونی) ساکن شوند تا او نیز یک قسمت از اراضی این محل را در مقابل زمینهای سرحد به آنها واگذار کند با قبول این درخواست افراد این طایفه به فهرج کوچ کردند. اما خوی خیانت و استعماری اجازه نداد، بار دیگر ابوالفتح خان با حیله و مکر و فریب ابتدا با این طایفه با مهربانی رفتار کرد و پس از آنکه سوء ظن ها برطرف گردید بی خبر بر انها حمله کرد و تمامی آنها را با زن و بچه اسیر کرد!

این خیانت موجی در بلوچستان به راه انداخت و باعث شد مردم بلوچ زیر پرچم سردار حسین خان جمع شده و قیام کنند. در نتیجه این قیام سرمچاران بلوچ ابوالفتح خان را در قلعه بمپور محاصره کردند و بمپور را نیز که پادگان نیروهای دولتی شده بود آزاد کردند و این قیام به سرعت در تمام بلوچستان گسترش یافت تا جایی که کنترل از دست حکومت خارج شد و نیروهای دولتی عقب نشینی کردند.

علت اصلی گسترش سریع این قیام در بلوچستان چیزی بجز پذیرش استعمار ایران و ظلم و ستم قاجار ها نبود. در دوره حکومت ابراهیم خان بمی او به میزان مالیاتها ی بلوچستان به سرعت می افزود ابراهیم خان که از خصوصیات بلوچها آشنایی داشت میدانست که با لشکر کشی نمی تواند بر بلوچستان حکومت کند لذا خوانین بلوچ را به خود نزدیک ساخته و با کمک خوانین محلی تا آنجا که میتوانست از بلوچها مالیاتهای سنگین میگرفت و نتیجه گرفتن مالیاتهای سنگین این استعمارگران چیزی نبود جز مهاجرت گسترده و شبانه مردم و یارگیری و سپس قیام علیه رژیم سرتا پا ستم قاجار.

با گسترش قیام سردار حسین خان، ناصر الدوله چاره ای نداشت جز برکناری ابوالفتح خان. بناچار او را برکنار کرد و بجای او حشمت السلطنه پسر عموی خود را حاکم بلوچستان گردانید و با توجه به وضعیت نا آرام بلوچستان با سیاست مکر و فریب به وی توصیه کرد : " هنگام ورود بدون سیاست و تنبیه همه را مطیع و منقاد خود گرداند" در خصوص سرکوب قیام میر حسین خان و گرفت الهی بر دامان استعمارگران داستانی نقل می کنند که خواندن آن خالی از پند نیست.

عاقبت ظلم

در دوره عبدالحمید میرزا فرمانفرما هنگام تصدی حکومت کرمان که قیام حسین خان بلوچ را سرکوب کرد چند تن از سرداران بلوچ از جمله سردار حسین خان را گرفته و به کرمان بردند. پسر

خردسال سردار حسین خان نیز با پدر زندانی و در زیر یک غل بودند. چند روز بعد فرزند سردار حسین خان در زندان به دیفتری مبتلا می‌شود. سردار بلوچ هر چه التماس و زاری می‌کند که فرزند بیمار او را از زندان آزاد کنند تا شاید بهبود یابد ولی ترتیب اثر نمی‌دهند.

سردار حسین خان به افضل الملک، ندیم "فرمانفرما" متوسل می شود. افضل الملک نزد فرمانفرما می رود و وساطت می کند، اما باز هم نتیجه‌ای نمی‌بخشد. سردار حسین خان حاضر می‌شود پانصد تومان از تجار کرمان قرض کرده و به فرمانفرما بدهد تا کودک بیمار او را آزاد کند و افضل الملک این پیشنهاد را به فرمانفرما منعکس می‌کند، اما باز هم فرمانفرما نمی‌پذیرد.

افضل الملک به فرمانفرما می گوید: قربان آخر خدایی هست، پیغمبری هست. ستم است که پسری در کنار پدر در زندان بمیرد. اگر پدر گناهکار است، پسر که گناهی ندارد.

فرمانفرما پاسخ می دهد: در مورد این مرد چیزی نگو که فرمانفرمای کرمان، نظم مملکت خود را به پانصد تومان رشوه سردار حسین خان نمی‌فروشد!

همان روز گرفت خدایی می آید و پسر خردسال سردار حسین خان در زندان در برابر چشمان اشکبار پدر جان می‌سپارد. دو سه روز پس از این ماجرا، یکی از پسرهای فرمانفرما به دیفتری دچار می‌شود. هر چه پزشکان برای مداوای او تلاش می‌کنند اثری نمی‌بخشد. به دستور فرمانفرما پانصد گوسفند در آن روزها پی

در پی قربانی می‌کنند و به فقرا می‌بخشند اما نتیجه‌ای نمی‌دهد و فرزند فرمانفرما جان می‌دهد.

فرمانفرما در ایام عزای پسر خود، در نهایت اندوه بسر می‌برد. در همین ایام روزی افضل الملک وارد اتاق فرمانفرما می‌شود. فرمانفرما به حالی پریشان به گریه افتاده و به صدایی بلند می‌گوید: «افضل الملک! باور کن که نه خدایی هست و نه پیغمبری! والّا اگر من قابل ترحم نبودم و دعای من موثر نبوده، لااقل به دعای فقرا و نذر و اطعام پانصد گوسفند می‌بایست فرزند من نجات می‌یافت.

افضل الملک در حالی که فرمانفرما را دلداری می‌دهد می‌گوید: «قربان این فرمایش را نفرمایید،چرا که هم خدایی هست و هم پیغمبری، اما می‌دانید که فرمانفرمای جهان نیز نظم مملکت خود را به پانصد گوسفند رشوه فرمانفرما ناصرالدوله نمی‌فروشد!

بلوچستان تحت الحمایه انگلیس شد

پنج سال پس از شکل گیری مرز گلد اسمیت زمانی که دیگر به‌خاطر جنگ و آشوب های داخلی ناشی از تحریک انگلیس ارتش بلوچستان تضعیف شده و دسترسی به نیروهای مردمی

بلوچستان غربی را نداشت، انگلیس از فرصت استفاده کرده و استقلال بخش شرقی بلوچستان را نیز به زور منحل کرد.

در تاریخ 1239ش یعنی 1876 میلادی انگلیس میرخدادادخان را مجبور به پذیرش معاهده جدیدی در منطقه مستونگ کرد که این معاهده معروف شد به "معاهده مستونگ" و طبق آن کلات از ایالتهای تحت‌الحمایه حکومت هند قرار گرفت و بعدها به‌خاطر همین معاهده، بلوچستان شرقی که مستقل بود معروف به "بلوچستان انگلیس" شد.

شکل گیری مرز دیورند و تقسیم دوباره بلوچستان

دهه پایانی قرن نوزدهم در سال 1893 م بریتانیا قصد ایجاد تقسیمات مرزی جدیدی بین بلوچستان و افغانستان و هندبریتانیای را داشت تا از منافع خود در هندوستان حفاظت کند و طول سرحد 2450 کیلومتری را برای مرز بندی علامت گذاری نمایند تا در همین امتداد، خط دیورند کشورهای افغانستان و بلوچستان و هند بریتانیایی از هم جدا شوند. امضا کنندگان این مرز که به عنوان معاهده خط دیورند شناخته شده، "سِر هنری مورتیمر دیورند" ، امیر عبدالرحمن خان حاکم افغانستان به همراه وزیر خارجه ی دولت هند بریتانیا بودند و بلوچها عامدانه توسط انگلیس به این معاهده دعوت نشدند.

در تمام دوره سلطه انگلیس بر هند، بلوچستان هیچگاه به تصرف بریتانیا در نیامد و با وجود تهدیدات فراوان بریتانیا مبنی بر تاخت و تاز به این مناطق ، حاکمان این مناطق بر استقلال خود تاکید داشتند اما انگلیس با استناد بر پیمان نامه "مستونگ" در سال 1876م بلوچستان را جزو هندوستان اعلام کرده بود و این مرز جدید را تنها بین هندوستان و افغانستان می دانست.

در واقع معاهده ننگین خط دیورند در 1893 میلادی، مرزهای میان سه حاکمیت را که عبارت از بلوچستان، افغانستان و هند انگلیس بود را معین می نمود اما عملا این معاهده با کنار زدن بلوچستان دو جانبه و فقط میان انگلیس و افغانستان به امضا رسید و بخشی از بلوچستان به افغانستان سپرده شد به همین خاطر حاکم افغانستان نیز از این امر ناخشنود نبود.

از طرف دیگر بریتانیا، حاکم بلوچستان میرخدادادخان را در مورد چگونگی معاهده خط دیورند در ناآگاهی نگهداشت تا از بروز هر گونه ناملایمتی دوری کند و از طرفی علامت گذاری خطوط مرزی را ماکول به آینده نمود، تا با ایجاد منطقه آزاد، همیشه حکومت بلوچستان و افغانستان را با یکدیگر درگیر نگهدارد.

این موضوع سبب نارضایتی شدید میرخدادادخان نسبت به این معاهده شد و آن را رد کرد همین موضوع باعث شد که بریتانیایی ها وی را تحت فشار قرار داده و میرمحمودخان پسر میرخدادادخان را تحریک کرده و حاکم بلوچستان کردند تا هر گونه اعتراض در خصوص معاهده ننگین دیورند از سوی دولت بلوچستان را خاموش کنند.

خط مرزی دیورند ایجاد شده توسط فرمانده انگلیسی"سر هنری دیورند" 1897 م

میرمحمود خان دوم پدر را بر کنار کرد

میرمحمود خان دوم اواخر قرن نوزدهم پس از تشکیل خط مرزی دیورند با تحریک انگلیس علیه پدر خود میرخدادادخان شورید و حکومت کلات را به دست گرفت و بین سالهای 10 نوامبر 1893 تا 3 نوامبر 1931 به مدت 38 سال حکومت کرد.

در اواخر سال 1899 انگلیسی ها برای تأسیس پایگاهی نظامی خواستار به اجاره گرفتن نواحی نوشکی از میرمحمود خان شدند که وی راضی نبود اما با فشار در نهایت مجبور به معاهده ای شد که مدیریت این منطقه (شامل حکومت، حق قضاوت و در مجموع قدرت عمل) به انگلیسی ها داده شود که این معاهده تسلط مستقیم بریتانیا بر کویته و تفتان را به همراه داشت.

در اوایل دهه 1920 میلادی مبارزه سیستماتیک ملی جهت باز پس گرفتن استقلال از بریتانیا آغاز شد و تلاش هایی برای کم کردن نفوذ انگلیس در بین مردم شکل گرفت. این مبارزات همزمان با مبارزات هندوها و مسلمانان در هند برای استقلال از انگلیس بود که بلوچستان را نیز شعله‌ور ساخته بود.

در تاریخ 3 نوامبر سال 1931 میر محمد عظم جان خان خان کلات شد و به مدت دو سال حکومت کرد و در تاریخ 10 سبتامبر 1933 حکومتش پایان یافت.

دوره میراحمد یار خان و استقلال بلوچستان از انگلیس

میر احمد یارخان در سال 1933 م حاکم کلات شد. دوره وی همزمان بود با مبارزات مردم هند برای استقلال از بریتانیا که در نهایت بریتانیا مجبور به عقب نشینی از هندوستان شد.

درتاریخ 11 اوت 1947، بعد از عزیمت بریتانیا از منطقه، بلوچستان استقلالش را همزمان با هندوستان بازیافت. خبر استقلال بلوچستان در دهلی نو اعلام شد و گزارش آن هم در روز نامه نیویوک تایمز 12 اوت 1947 درج گردید.

مجلس عوام بلوچستان در نشست 12 الی 15 دسامبر 1947 به اتفاق آرا، بیانیه استقلال بلوچستان را تصویب نمود. مجلس اعیان بلوچستان نیز در تاریخ 2 تا 4 ژانویه 1948 مصوبه مجلس عوام را مورد تایید قرار داد. سپس دولت اسلامی پاکستان در 14 اوت 1947 تأسیس شد و در 27 مارس 1948، پس از گذشت 8 ماه از پیدایش پاکستان، بلوچستان استقلال یافته را با شکل دهی ارتشی بزرگ به تصرف ارتش پاکستان درآورد و از آن زمان تا کنون بلوچستان شرقی زیر سلطه پاکستان، بلوچستان غربی زیر سلطه ایران و بلوچستان شمالی زیر سلطه افغانستان قرار گرفت.

نگاهی به بلوچستان غربی و گسترش حکومت دوست محمد خان

دوست محمد خان بارکزهی در سال 1299 شمسی برابر با 1920 میلادی پس از در گذشت بهرام خان عمویش به حکومتی پهره و بمپور تعیین شد وقلعه پهره را محل حکمرانیش قرار داد. این سالها دوره آخرین پادشاه قاجار و حکومت ایران به شدت ضعیف شده بود. دوست محمد خان که آرزوی استقلال دوباره بلوچستان را در سر می پروراند هنوز یکسالی از حکومت وی نگذشته بود که قلعه مسکوتان را تصرف کرد و رفته‌رفته اسپکه، کسرکند، فنوچ، گه (نیکشهر) مهگس و جنوب بلوچستان را تحت سیطره خود در آورد و در صدد پادشاهی بر کل بلوچستان بر آمد و استقلال نسبی به بلوچستان بازگشت. در جریان تصرفات دوست محمدخان، رضامیرپنج تازه در تهران روی کار آمده و سلسله پهلوی را تأسیس کرده و در حال تقویت قوای خود و سرکوب حاکمان کردستان و عربستان (اهواز) و ... بود.

دوست محمد خان احساس خطر کرد و تصمیم گرفت در شرایط به وجود آمده لازم است با حاکم بلوچ منطقه رودبار که در آن زمان میرزاخان مالکی که ملقب به ضرغام السلطنه بوده پیمان دوستی وهمکاری ببندد و این پیمان در منطقه چاه اسحاق بین رودبار و پهره به صورت سنتی بسته می شود و دو طرف متعهد به همکاری در مواقع سختی می شوند اما این همکاری در هنگام حمله رضاشاه شکل نمی گیرد بلکه برعکس رضاشاه از ضرغام السلطنه برای حمله به میر برکت که در آن دوره حاکم

منطقه غرب بلوچستان (جاشک، گیاوان، بشگرد و ..) بود استفاده کرد. میر برکت را بازداشت کرده و به زندان قزوین انداختند که در نهایت در زندان به علت بدرفتاری و گذاشتن در شرایط بد فوت کرد.

نگرانی انگلیس از دوست محمدخان و چراغ سبز به رضاخان

انگلیس در بلوچستان شرقی که تحرکات دوست محمدخان را رصد می کرد از شکل گیری دوباره یک دولت قدرتمند بلوچ در نزدیکی مرزهای تحت نفوذش یعنی بلوچستان شرقی و احتمال همکاری دو طرف نگران می شود و در مکاتبه از طریق سفارت خود در تهران با رضاشاه از او می خواهد بلوچستان را تصرف کند.

در سال 1307 شمسی برابر با 1928 میلادی رضاخان با پشتیبانی سیاسی ونظامی وهم اطلاعاتی دولت انگلیس تصمیم به لشکر کشی به بلوچستان می گیرد وبه قشون خراسان وقشون کرمان و قشون بیرجند فرمان جنگ را صادر میکند وفرماندهی کل لشکر را به عهده "امان الله جهانبانی" میگذارد و دو لشکر به سوی بلوچستان به حرکت در می آیند لشکر خراسان اول وارد شمال بلوچستان یعنی منطقه سیستان میشود .پس از مدتی توقف واستراحت به طرف دزاپ حرکت میکند وسپس به قصد تمرکز در شهر خاش که هدف اصلی میباشد چون در نظر دارند در آنجا ستاد عملیاتی را تشکیل بدهند

واول با سران منطقه سرحد وارد مذاکره بشوند وآنها را راضی به همکاری بنمایند. لشکر شرق وارد خاش میشود ولشکر کرمان وارد بم وبا هم در تماس هستند که همزمان عملیات را آغاز بکنند. اولین اقدام جهانبانی بر قرار نمودن تماس با سران طایفه سرحد است واولین سرداری که حاضر به همکاری میشود سردار عیدو خان ریگی است ومتعاقب آن سایر سران سرحد یکی بعد از دیگر همکاری خود را با دولت رضاشاه اعلام میکنند که در راس آنها سردار جما خان اسماعیل زهی وسردار جیند خان یار محمد زهی قرار دارند وهم کردهای ساکن خاش.

جهانبانی به دوست محمدخان درخواست مذاکره می دهد اما در مذاکره خواستار تسلیم دوست محمدخان می شود و او همچنین چیزی را نمی پذیرد.

پس از مذاکره جهانبانی شایعه شروع حمله به پهره را پخش می کند اما خود به همراه سرداران بلوچی که به وی پیوسته اند به سمت سراوان حمله می کند. از طرف دیگر پیش از حرکت قوای جهانبانی به طرف سراوان به لشکر کرمان دستور میدهد که از بم حرکت نموده وخود را به بزمان برسانند ودر آنجا مستقر شده ومنتظر دستور بعدی باشند ودر نظر داشت پس از خاتمه جنگ در سروان دولشکر همزمان یکی از سراوان ودیگری از بزمان به طرف بمپور و پهره حرکت نموده تا پایگاه اصلی مقاومت که قلعه پهره میباشد شاید بتوانند با نیرو وامکانات دولشکر آن را به تصرف خود در بیاورند.

دوست محمد خان به گمان اینکه آنها به سمت پهره در حرکت اند مسیر دامن و .. را می بندد و منتظر می ماند اما خبری از نیروهای دشمن نمی شود تا بعد چند هفته خبر اشغال دزک به گوشش می رسد. دزک با تمام قوا مقامت کرده بود اما در نهایت سقوط کرد و سپس دوست محمد خان از سوی دو قوا جهانبانی از سوی سراوان و بزمان محاصره میشود و قلعه بمپور تصرف می شود و ب دیدن این وضعیت دوست محمدخان قلعه پهره را ترک می کند و مورد تصرف قوای جهانبانی در می آید.

سپس نخجوان فرستاده رضاشاه با دوست محمدخان در سرباز ملاقات می کند و از او می خواهد که برای مذاکره به تهران بیاید که وی در نهایت قبول می کند اما با ورود وی به تهران و ملاقات با رضاشاه به جای مذاکره عملا تبدیل به یک زندانی می شود و اجازه برگشت به بلوچستان به وی داده نمی شود. این برای دومین بار بود که به نام مذاکره او را فریب دادند. یک سال بعد از حضور وی در تهران تصمیم می گیرد به هر شیوه ای مانده از آنجا خارج شده و به بلوچستان سفر کند که در جریان گریزشان از دست نیروهای رضاشاه بازداشت و در دیماه 1308 در میدان توپخانه تهران اعدام می شود.

قیام جما خان اسماعیل زهی

پس از اشغال بلوچستان توسط رضاخان پهلوی برخی از سران طوایف منطقه خاش و دزاپ که برضد دوست محمدخان با پهلوی کنار آمده و وعده های آنها را نیز باور کرده بودند متوجه

شدند که حکومت پهلوی سیاست هایی بر ضد بلوچ آغاز کرده است که از جمله "سیاست کشف حجاب" تخریب مسجد گهرشاد، مجبور کردن بلوچها برای پوشیدن کلاه پهلوی و لباس های فرم بود این نگرانی ها در محدود شدن آزادی ها وجود داشت که یکی از نیروهای امنیه پهلوی به دختر بلوچی در گوربند دزاپ تجاوز کرد، و همچنین ملا درمحمد در شورو دزاپ که یکی از علمای محترم سردار جمعه خان بود ، توسط سرتیپ محمودخان امین به اتهام "شوراندن مردم علیه پهلوی" اعدام شد، این موضوعات باعث شد جماخان اسماعیل زهی علیه پهلوی ها قیام کند. که در جریان این قیام ده ها نفر از نیروهای دولتی کشته شدند این موضوع خشم حکومت پهلوی را بر انگیخت و برای کشتن جمعه خان جایزه تعیین کردند.

پهلوی ها برای سر جمعه خان و فرزند و فرماندهان جنگیش جایزه گذاشتند که در بخشنامه ارتش آمده بود: "الف: فرماندهان ستون‌ها با ترفیع و اخذ نشان، ب: هر کس مرده و یا زنده جمعه را بیاورد ستوان سومی با ۵۰۰ تومان وجه نقد انعام، ج: هر کس مرده و یا زنده یکی از پسران جمعه را بیاورد ۳۰۰ تومان انعام، د: هر کس یک نفر سر دسته مرده یا زنده را بیاورد ۵۰ تومان انعام، هـ: هر کس یک نفر مرد مسلح مرده یا زنده را بیاورد ۲۵ تومان انعام، و: هر کس یک تفنگ فلزی بیاورد ۱۰ تومان انعام، ز: هر کس یک تفنگ دودی بیاورد به ۵ تومان انعام مفتخر خواهد شد"

بنا به گفته‌ی میرزانیک‌محمد و تحقیقاتی که خود او از سردار نظرمحمد جانشین جمعه‌خان در غیاب او و ریش‌سفیدان

و حتی سرهنگ نیک طبع که جانشین سرلشکر امین در شورو شده بود، به عمل آورد هیچ کس حاضر به خیانت نشده بود و حتی افرادی که از طوایف دیگر بلوچ همراه با مأمورین بودند (افرادی از طایفه ناروئی، ریگی و براهوئی) حاضر نشده بودند از این جوایز استفاده کنند و افراد طایفه‌ی شه‌بخش و بلوچ‌هائی که همراه با ارتش بودند پشت پرده نمی‌گذاشتند که جمعه‌خان به دام بیفتد و از نظر آذوقه هم در هر کجا که بود به او می‌رساندند.

در یکی از گزارش‌های ارتش آمده است که «... جمعه‌خان در شب دوم جاری . [آذر ۱۳۱۷] . به معیت ۸۰ نفر که ۶۰ نفر آنها زن و بچه بوده‌اند با داشتن ۳۰ قبضه اسلحه و دو خورجین فشنگ و ۵۲ شتر و ۴ الاغ به محل پیران خاک بلوچستان انگلیسی رفته و جای تعجب است که این شریر با همراه داشتن یک چنین عده و دواب توانسته خود را از محاصره خارج ساخته و فرار نماید و مأمورین اعزامی نیز از تعقیب مشارالیه خودداری و غفلت و سستی کرده باشند...» در این مورد سردار نظرمحمد اسماعیل‌زهی در پاسخ به سئوال میرزانیک‌محمد اظهار داشته است که: نیروهای ارتش در شورو و کورین مستقر بودند، بقیه نقاط بوسیله‌ی نیروهای چریک محلی حفاظت می‌شد و سردار جمعه‌خان از مناطق ناروئی‌ها عبور کرد و چون تمام مردهای همراه او مسلح بودند نیروهای چریکی از مسیر عبور او خود را کنار کشیدند و چندین ساعت بعد که اطمینان پیدا کردند جمعه‌خان از محل خارج شده و به مرز نزدیک می‌شود به وسیله‌ی جماز سوار امنیه به سرتیپ امین در شورو اطلاع دادند که سردار جمعه‌خان فرار کرده است. کاملاً روشن است که بلوچ‌های چریک حاضر نبودند با سردار جمعه‌خان درگیر شوند و

هنگامی هم که سردار جمعه‌خان از ایران خارج می‌شود که ستاد ارتش از سرتیپ امین توضیح می‌خواهد و او نمی‌تواند جواب قابل قبولی بفرستد.

به هر صورت جمعه خان به بلوچستان شرقی پناهنده شد، و پس از اینکه نامه ای برای وی فرستادند درخصوص اینکه اگر تسلیم شود رضاخان با وی کاری نخواهد داشت، بار دیگر به همراه نیروهای خود بازگشت.

پس از بازگشت جمعه‌خان در میرجاوه فرمانده وقت قشون به استقبال آنها آمده و آنها را به زاهدان می‌آورد. در زاهدان به سه گروه تقسیم می‌شوند. سردار جمعه‌خان و پسرانش از طریق بیرجند و مشهد به تهران اعزام می‌شوند. بقیه افراد سرشناس همراه جمعه‌خان به دو گروه تقسیم می‌شوند، یک گروه به امین‌آباد اصفهان تبعید می‌شوند و یک گروه به کاشان و سپس موضوع تغییر نام طایفه پیش می‌آید و رضاشاه نام شه‌بخش را برای طایفه اسماعیل زهی انتصاب می کند. طایفه‌ی اسماعیل زهی را خلع سلاح می کنند تا از هر گونه قیام بعدی جلوگیری کنند. سپس در سال ۱۳۲۰هـ. ش. جمعه خان به همراه کسانی که در اصفهان و کاشان تبعید بودند درصدد بازگشت به بلوچستان برآمدند و در سال ۱۳۲۲ محمدرضا پهلوی دستور بازگشت سردار طایفه شه‌بخش و استرداد املاکش به دزاپ (زاهدان) را صادر کرد. جمعه‌خان پس از بازگشت به زاهدان به روستای شورو رفت و تا پایان عمرش. ۱۳۳۵. در همانجا زندگی کرد.

تداوم استعمار بلوچستان

با پایان دوره قاجاریه رضا خان (پهلوی) روی کار آمد و یکی بعد از دیگری برای سرکوب ملتهای ساکن در مرزهای ایران اقدام کرد. اکنون از یورش رضاخان پهلوی (۱۳۰۷ هـ.ش) به بلوچستان و کشتن آخرین حاکم بلوچستان "میر دوست محمد خان" وآغاز عصر اداره مستقیم بلوچستان توسط تهران با کارگزاران غیربومی بیش از 90 سال میگذرد.

بلوچستان سرزمینی پهناور پر از معادن و منابع انرژی ، منطقه ژئوپلوتیکی مهم و استراتژیک که به خاطر تراکم جمعیتی کم، همواره طعمه خوبی برای استعمار بود اما همانطور که پیشتر در این کتاب گفتم برای اولین بار این توجه در "بازی بزرگ" نبرد انگلیس و روسیه برای حفظ هندوستان و بر سر سرزمین های بلوچستان و افغانستان و آسیای میانه شکل گرفت که پای ابرقدرتها و سپس ایران را به بلوچستان باز کرد و از زمان ایجاد مرز حائل در میانه سرزمین بلوچستان و اشغال بخش عربی توسط ایران تداوم یافت.

در اواخر دوره قاجاریه نیز همانند اواخر دوره صفویه بلوچها قیام کردند شکل قیام متفاوت تر بود اما علت اصلی همان بود. یعنی تلاش برای خودمختاری و استقلال در این زمان دوستمحمد خان بارکزهی حاکم پهره با افزایش قدرت و تصرف مناطق مختلف بلوچستان حکومتی نسبتا یکپارچه ای در بلوچستان غربی ایجاد کرده بود که رضا میر پنج روی کار آمد و

سلسله پهلوی پایه ریزی شد. رضا میرپنج پهلوی که یک ارتشی قدرتمند بود پس از آنکه خود را شاه ایران نامید به تبعیت از آتاتورک در ترکیه سیستم جدید حکومتی پای ریزی کرد و سیستم اداره ایران در دوره قاجاریه (ممالک محروسه) که هر منطقه تحت اداره حاکمان آن منطقه (ایالات) بود را از میان برداشت وسیستم متمرکزی بنا نهاد و اداره مناطق مختلف ملت های تحت سلطه را به کارگزاران فارس و غیر بومی داد.

اولین کارگزاران غیر بومی بلوچستان امان الله جهانبانی ، سرهنگ البرز ومحمد نخجوان بودند که جنایت های مختلفی در بلوچستان مرتکب شدند و اسناد آن موجود است. سپس در دوره ای که تقسیمات کشوری دستخوش تغییر شدند اداره بلوچستان و کرمان یکجا بود، در این دوره "سید مهدی فرخ" اهل تهران ملقب به مبین السلطنه در سال 1320 هـ.ش مدتی به استانداری کرمان وبلوچستان رسید.

سپس با ایجاد "استان بلوچستان و سیستان" اداره این استان به دست "اسدالله علم" بیرجندی (قائنی) سپرده شد.

"اسد الله علم" که تنها 27 سال سن داشت فقط بخاطر اینکه یک فارس و غیر بومی واز خاندان های قائنی سرسپرده به حکومت پهلوی بود استاندار بلوچستان موطن ملت بلوچ شد. اسد الله علم ده سال استاندار بود تا اینکه با اثبات وفادارای خود به پهلوی ها و ایفای نقش در سرکوب مردم بلوچ بلاخره پله های ترقی را طی کرده ونهایتا وزیر کشور شد.

پس از وی عبدالمجید نصراللهی بروجردی به مدت سه سال ۱۳۴۳ _ ۱۳۴۶ هـ.ش استاندار شد.

از جمله استانداران بلوچستان "محمد مهران" شهردار تهران و از خاندان مهران ری بود که تولیت آستان قدس رضوی هم مدتی با وی بود.

پس از انقلاب خمینی جز در دولت موقت که تنها به مدت 6 ماه "غلامرضا دانش نارویی" به عنوان استاندار "سیستان و بلوچستان" منصوب شد بلوچ دیگری حتی به سمت استانداری منصوب نشد.

_حبیب جریری

_حمید بهرامی

_منوچهر محمدی

_محمد تقی عاقبت رفعت

_سید احمد نصری

_محمود اشجع

_محمود حجتی

_وجیه الله آقاتقی

_علی بخش جهانبخش

_سید محمود حسینی

_حسین امینی

_حبیب الله دهمرده

_علی محمد آزاد

_حاتم نارویی بمی

_علی اوسط هاشمی

_دانیال محبی

احمد علی موهبتی

همه وهمه غیر بومی های بودند که برای اجرای سیاست های حکومت مرکزی بر بلوچستان حکمرانی کردند.

این 93 سالی که حکمرانی بلوچستان به طور مستقیم به دست کارگزاران غیربومی که از تهران تعیین می شدند بود جوهره تعامل با بلوچ شبیه همان تعامل قاجاریه بود. پهلوی ها با تاکید بر ناسیونالیسم فارس به هویت ملی بلوچ نیز دست درازی کرده و زبان بلوچی را ممنوع، طوایف بلوچ را سرکوب و با اشکال مختلف هویتی و مذهبی بلوچ مقابله می کردند جمهوری اسلامی

ایران نیز با تمرکز بر مذهب و تداوم سیستم استعماری گذشته پیش رفت و همانند دوره قاجاریه شدت عمل بیشتری نشان داد.

ماحصل اداره استعماری بلوچستان را امروزه در نابودی این سرزمین می بینیم. بلوچستانی که مردمانش هم اکنون در قرن 21م با امکانات یک قرن پیش زندگی میکنند، بدون برق، گاز، مخابرات، اینترنت، آب، بهداشت، مدرسه، مسکن و چه بسا بدون شناسنامه و سجل هویتی، بدون بیمه، بدون امکان سفر، بدون امکان کار، بدون امکان رای و...

در همین سالها در بیخ گوش ما کشورهای چون امارات، قطر، بحرین، عمان، هندوستان استقلال خود را از انگلیس گرفتند وبه سرعت پله های ترقی را پیموده و به اوج پیشرفت رسیده و مردمانشان در ردیف خوشبخت ترین مردمان جهان وکشورهایشان جزو پیشرفته ترین کشورهای دنیا قرار گرفتند، بالاترین حقوق، بهترین زندگی، توسعه شهری، توسعه تکنولوژی، توسعه بهداشتی درمانی، بهترین نظام های آموزشی وبالاترین ارزش پاسپورتهای جهان اما بخاطر تداوم استعماری که پایه های آن در تاریخ 29 ژانویه 1871 در دوره ناصرالدین شاه قاجار و با ایجاد مرز حائل ریخته شد بلوچستان روز به روز وضعیتش بدتر می شود و هیچ چشم اندازی برای توسعه و رفاه مردم در چهارچوب اداره استعماری بیگانگان دیده نمی شود.

استفاده ابزاری از آموزش و پرورش

پر و واضح است که وجود و عدم وجود آموزش و پرورش سنگ بنای پیشرفت یک ملت یا پسرفت یک ملت است. کما اینکه اگر آموزش و پرورش در اختیار حکومتی استعماری قرار گیرد به عنوان ابزاری برای تداوم سلطه از آن استفاده می شود به همین خاطر لازم است به سابقه آموزش و پرورش در بلوچستان نگاه کوتاهی بیندازیم.

نظام آموزش نوین ایران از سالهای 1304 تا 1309 ش. پایه گذاری شد؛ در سال 1304 ش. مکتبخانه ها که تحت نظارت روحانیون مذهبی اداره میشد تعطیل گردید و دانشسراهای مقدماتی تأسیس شدند (خلیلی خو، 1373 :159). اما در بلوچستان از سال 1300 این توجه در دوست محمدخان بارکزی حاکم وقت بلوپستان دیده می شد.

دوست محمدخان بارکزائی در فکر تاسیس مدارس نوین و آموزش کودکان در بلوچستان بود اما زمینه آن جز از طریق تهران در آن دوره برقرار نبود. در این رابطه سندی وجود دارد که ثابت میکند دوست محمدخان در سال 1301 ش. نامه ای از طریق میرزا سید حسن خان نماینده مردم بلوچستان به رئیس مجلس شورای ملی ارسال کرده است و در آن اظهار علاقه مندی به تأسیس مدارس جدید و تکمیل مؤسسات معارفی مینماید. (کمام،p56-2-j26-k55-d00005-) یعنی در آخر دوره قاجاریه چند سال پیش از آنکه دودمان پهلوی روی کار بیاید دوست محمد خان به دنبال تاسیس مدارس نوین و گسترش آموزش و پرورش بود تا برای توسعه بلوچستان اقدام کند.

حساسیت دوست محمدخان نسبت به دایر بودن مدارس و توسعه آن در بلوچستان به اندازهای است که در مورخه 1306/5/24 ش. تلگرافی دوباره به مجلس شورای ملی ارسال میکند و در آن از تغییراتی که در بودجه معارف بلوچستان صورت گرفته است اعتراض میکند. در قسمتی از این تلگراف به نمره 19 چنین آمده است: معلوم است که مجلس شورای ملی و اولیاء امور به کلی ملت بلوچ را ازنظر انداختند که بودجه معارف آن را بجای استحقاق حذف مینمایند مستدعی است از این اقدامات حق کشنده خودداری و نگذارید که ایران تقسیم مانند وکالت ساختگی دیوانبیگی عملی گردد (کمام) رئیس مجلس در نامهای که در مورخه 4 آبان 1306 ش.با نمره 13237 برای دوست محمدخان ارسال میکند بیان مینماید که اعتراض دوست محمدخان در رابطه با حذف بودجه مدارس بلوچستان به وزارت معارف منتقل شده است و آنها قول اقدام فوری در تأسیس مدارس جدید و تکمیل مؤسسات معارفی بلوچستان را داده اند (منبع: کمام) به نظر میرسد برخالف جوی که از سوی مکتبخانه ها در جهت جلوگیری از فرستادن کودکان بلوچ به مدارس جدید داشتند؛ حاکم بلوچستان دوست محمدخان بارکزائی که تا سال 1307 ش. حاکم بالمنازع بلوچستان بود سعی در گسترش و تقویت مدارس نوین و سوادآموزی کودکان بلوچ داشته است. دوست محمدخان ضرورت سوادآموزی اطفال بلوچ را زودتر از پهلوی اول و نظامیانش درک کرده بود چراکه به دنبال پیشرفت بلوچستان بود.

اما در سال 1307 ش. رضا پهلوی به بلوچستان قشون کشی کرد ادعای رضا خان مدرن سازی بلوچستان بود، یعنی

مدرن سازی از طریق برانداختن حکومت بلوچستان و اداره آن توسط بیگانگان! خوب مشخص است که این مدرن سازی نیست بلکه جلوگیری از پیشرفت است. وقتی حاکم بلوچستان در تلاش برای مدرن سازی بلوچستان است، دودمان پهلوی برای استعمار سرزمین لشکر کشی می کند و مسئولیت اجرای پروژه های آموزشی را به نظامیانی می دهد که سرزمین را استعمار کردند.

از منابع و اسناد چنین بر می آید که افرادی چون سرتیپ محمد نخجوان و سرتیپ البرز جزو مسئولان اجرای پروژه آموزشی و پیگیری آن شدند، سرتیپ البرز کسی است که در سال 1312 ش برای تسیلم نیروهای بلوچ پناه گرفته در قلعه کوهک که قیام کرده بودند قسم قرآن نوشته و فرستاد که اگر از قلعه بیرون بیایند برای مذاکره با آنها کاری ندارد اما وقتی آمدند خیانت کرده و 74 نفر از بزرگان بلوچ را سر برید و بر روی نیزه گذاشت.

سپس پهلوی ها مدارس اندکی به نام های داورپناه در شستون و کورش در پهره و مدرسه ای در خاش درست کردند اما سطح کارشان چنان ضعیف و از سر بی علاقگی بود که در اواخر دوره پهلوی یعنی بعد از 50 سال حکومت مستقیم بر بلوچستان تعداد افراد با سواد به صد نفر نمی رسید.

حتی اداره معارف بلوچستان تابع خراسان بود و در بیرجند مستقر بود، (ناصح 1345: 187) سرتیپ خدابخش فرمانده تیپ بلوچستان به این مساله اعتراض کرد اما وزارت معارف نپذیرفت که اداره معارف را از بیرجند به دزاپ (زاهدان) منتقل کنند. این نشان میداد که به بلوچستان اعتمادی در خصوص

اداره این سازمان آموزشی نداشتند کما اینکه همچنان در جمهوری اسلامی مدیریت کل آموزش و پرورش به دست غیر بومی هاست و به مدیران بلوچ واگذار نمی شود.

لازم است یادآوری شود که در ابتدای آغاز برنامه آموزشی تحصیل به زبان فارسی را اجباری کرده بود این در حالی بود که مردم منطقه با زبان فارسی بیگانه بودند، معلمان غیر بومی بودند، لباس مدرسه فرم و متحد الشکل غیر بلوچی بود، و و تازه چند سالی از قشون کشی پهلوی و کشتار در دزک و کوهک و ... نمی گذشت و مسئولیت منطقه نیز به دست نظامیان بود و معلمان هم موظف بودند از خدمات ارزنده والا مقام شاهنشاه! بگویند، همه این مسائل باعث یک نوع جبهه گیری از سوی بلوچها شده بود و نمی خواستند فرزندانشان را به این مدارس بفرستند کما اینکه نمی خواستند شناسنامه های ایرانی بگیرند و با قانون سجل احوال نیز مخالفت کردند.

نتیجه اینکه آموزش و پرورش نوین از سوی حکومت بلوچستان در دستور کار بود اما پهلوی ها با از میان برداشتن این حکومت نه تنها آموزش و پرورش ضعیفی داشتند بلکه از آموزش و پرورش برای تحکیم قدرت و نفوذ استعماری خود بهره بردند.

سیاست یکسان سازی فرهنگی پهلوی

رضاه شاه پس از آنکه کلیه حکام ملتهایی که در پهنه ایران آن دوره زندگی می کردند را سرکوب نمود با ادعای مدرنیته برای ایران سیاستی را شروع کرد که به سیاست "یکسان سازی فرهنگی" معروف شد.

رضاشاه قصد داشت ملل تحت ستم در جغرافیای ایران را تبدیل به یک ملت کند، (یک زبان، یک فرهنگ، یک مذهب، یک ملت) به همین خاطر پس از سرکوب حاکمان مناطق، شروع به هویت زدایی این ملتها کرد. مناطق جغرافیایی مربوط به ملتهای دیگر چون بلوچ، کرد، ترک، عرب،ترکمن، لر ، گیلک و ... را بین چند استان تقسیم کرد. اسامی شهرها را عوض کرد، آموزش به زبان مادری را ممنوع کرد، حضور در ادارات دولتی با لباس های ملی را ممنوع کرد، تاریخ را تحریف کرده، بافت جمعیتی مناطق را با جا به جایی این ملت ها عوض کرده و به اشکال مختلف دیگر به دنبال محو کامل همه این هویتها در جغرافیای آن دوره ایران رفت. اما گذشت قریب به یک قرن ثابت کرد که حکومت مرکزگرای شاه و سپس جمهوری اسلامی که همان مسیر را ادامه داده به شکست منجر شد.

اسامی برخی از شهرهای بلوچستان که به طور کامل عوض شدند:

پهره – ایرانشهر / پهره به معنی پاس مراقبت و نگهداری

دزاپ – زاهدان / دزاپ به معنی زمینی که آب را فرو می برد و گویا می دزدد به دلیل وجود قنات در منطقه.

گِهه – نیکشهر / گهه به معنای بهتر ، نیکو

مَاگس – مهرستان / ماگس یا مگس بر گرفته از مه گس، یعنی خانه خوب، یا خانه ما

شستون – سراوان / شستون از سر استون (به معنی رعد) گرفته شده است.

گیاوان – سیریک / گیاوان در زبان بلوچی به معنی بیابان، این منطقه صحرایی است.

نصرآباد – زابل / نصرآباد قریه کوچکی بود که رضاشاه به نام زابل تاریخی در افغانستان تغییرش داد.

خلاصه تاریخچه تقسیمات بلوچستان غربی در دوره پهلوی

ذیلا به طور خلاصه روندی که حکومت مرکزگرای پهلوی پس از روی کار آمدن جهت تقسیم بلوچستان آغاز کرده و بعدا ادامه یافت را نوشته ام:

1. سه سال پس از تصرف بلوچستان در سال 1310 تقسیمات استانی با هدف تضعیف هویت ملت بلوچ و دیگر ملل تحت ستم تصویب شده و بعد از چند سال به اجرا در آمد.

2. در ابتدا ایالتها به استان تبدیل شده و شماره گذاری شدند به جای نام استان که مجموعا 10 استان بودند. استان یکم ، دوم، سوم ...الخ... ترتیب داده شد که بلوچستان استان هشتم شد.

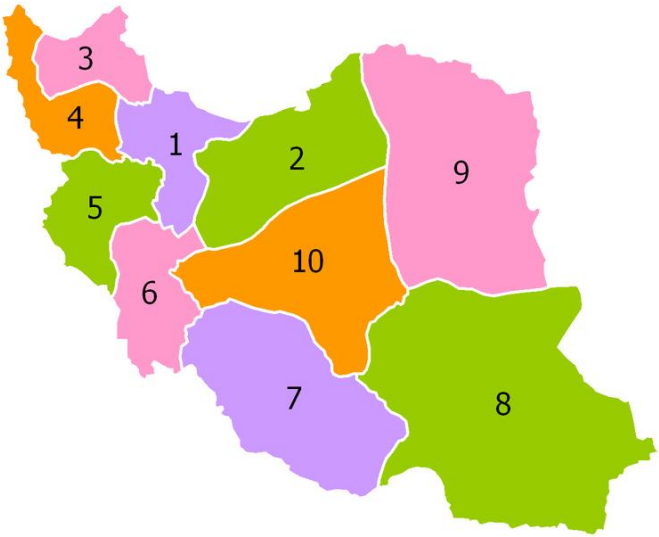

3. سپس تا سال 1316 مناطقی از بلوچستان شامل نهبندان، ریگان، نرماشیر، قلعه گنج، رودبار و ....به خراسان و کرمان ملحق شدند.

4. ابتدا در این منطقه "فرمانداری کل حوزه بلوچستان" تأسیس شد سپس در سالهای 1325- 1326 اسم استان به " بلوچستان و سیستان" تغییر داده شد.

5. منطقه غربی بلوچستان یعنی بشگرد جاشک گیاوان تا میناب با تشکیل استان ساحلی و هرمزگان به همراه چابهار با نام "فرمانداری سواحل و بنادر خلیج فارس" بود.

6. در سال 1343 تا 1346 که استان جدیدی به نام هرمزگان تأسیس شد این مناطق ساحلی غرب بلوچستان به این استان جدید التأسیس الحاق و از بلوچستان جدا شدند.

7. در سال 1358 ش استان "بلوچستان و سیستان" توسط جمهوری اسلامی به استان "سیستان و بلوچستان" تبدیل شد.

نکته آخر اینکه تمام مناطق تقسیم شده از بلوچستان غربی که یاد شدند آب و خاک بلوچستان و ملت بلوچ اند، مردمش هویت خود را حفظ کردند و به طور کامل مرکز ثقل بلوچها هستند و به همین خاطر در تمام این سالها علیرغم ادعای تقسیم با ادعای مدرنیته و توسعه، هیچ توسعه ای شکل نگرفته که شرایط معیشتی مردم بدتر نیز شد.

این نقشه تقسیمات بلوچستان غربی در دوره پهلوی را نشان می دهد.

اداره سنتی بلوچستان در دوره پهلوی با ادعای مدرنیته و توسعه!

پهلوی ها با از بین بردن حاکمیت سیاسی ملت بلوچ سیستم متمرکزی را با ادعای توسعه و مدرنیته شکل دادند که در عمل نفعی برای بلوچستان نداشت که بدتر با برداشتن یک فرمانروا در بلوچستان چندین سردار را قدرت بخشید. در واقع همان سیاست تفرقه بینداز حکومت کن بود. چرا که سیستم خودمختار سنتی بلوچستان تبدیل به سیستمی متمرکز شد، اما ماهیت سیاست در بلوچستان همچنان بصورت سنتی باقی ماند. بعنوان مثال، در بلوچستان ما فاقد اساسی ترین اصل دموکراسی یعنی رأی گیری یا voting بوده ایم. در آن زمان رای گیری به مفهوم امروزی رایج نبود. انتخابات مجلس شورای ملی کاملا فرمایشی بوده است.

در مورد وجود احزاب سیاسی باید یادآور شد که در بلوچستان به مفهوم واقعی حزب سیاسی نداشته ایم. حضور احزاب سیاسی در بلوچستان میتوانست تاثیر نهادهای سنتی سرداری را کاهش دهد. و حکومت این مورد را نمی خواست. فلسفه احزاب سیاسی آن است که مردم و دولت با هم در ارتباط باشند. در دموکراسی های پیشرفته معمولا احزاب برای منافع مردم دولت را تحت فشار قرار میدهند و به امور آنها رسیدگی میکنند. اما در ایران پهلوی احزاب ساختاری را طراحی میکردند که بر اساس آن رفتارهای مردم را در جهت خاصی هدایت و کنترل کنند. شعبه های زیادی از احزاب فرمایشی در بلوچستان

وجود داشت. اما پس از تأسیس حزب رستاخیز، احزاب دیگر منحل شدند.

حزب رستاخیز یک حزب فراگیر و متمرکز و دارای دو گرایش سنتی و مدرن بود. گرایش سنتی توسط اسد الله علم (استاندار وقت) اداره میشد و پایه و اساس این گرایش در بلوچستان سرداران و خوانین بلوچ بودند. اگرچه حزب رستاخیز اعلام کرده بود که مردم میتوانند در انتخابات شرکت کنند اما در بلوچستان شرایط با زمان پیش از تأسیس حزب چندان فرقی نمیکرد و علی رغم وجود ظاهری صندوق های رای نمایندگان مجلس در نهایت توسط علم انتصاب میشدند. اینکه چه کسی چه پستی داشته باشد و یا چه کسی نماینده شود و یا نشود تقریبا بر عهده اسد الله علم بود. از بلوچستان نمایندگانی که وارد مجلس میشدند معمولا همان سرداران و خوانین وابسته به علم بودند.

در دوران پهلوی به جز دهه پایانی آن هیچ اثری از گروه تحصیل کرده بلوچ نبود. در دهه پایانی دوره پهلوی تعداد کل بلوچ های تحصیل کرده را بیش از 100 نفر تخمین نمیزنند. پس ادعای رضاشاه از مدرنیته و توسعه صرفا برای آرام کردن فضا و جلوگیری از شورشها و توجیه اقدامات ضد حقوق بشری بود.

پهلوی ها همواره در دوره تشکیل حکومت مرکزگرا در ایران تلاششان تضعیف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ملیت ها بود که شاهد این ادعا سخنان خود عباس خلعتبری وزیر امور خارجه زمان نخست وزیری هویدا است که به عنوان رئیس کل «سازمان معاهده مرکزی» (سنتو) نیز انجام وظیفه کرده، وی در گفت‌وگویی با سلیگ.اس.هریسون نکته‌ای افشاگرانه را در

خصوص بلوچها یادآوری می کند وی می گوید: «تصور ما در سنتو همیشه این بود که بلوچ‌ها در فرصتی سعی خواهند کرد با کمک شوروی دولت مستقل خود را ایجاد کنند. بنابراین تلاش ما این بود که تا حد ممکن آن‌ها را از نظر سیاسی ضعیف، عقب‌مانده و نامتحد نگه داریم.»

این موضوع بعد از پهلوی ها در حکومت جمهوری اسلامی نیز ادامه پیداکرد تا جایی که عبدالرضا رحمانی فضلی وزیر کشور در زمان رئیس جمهوری روحانی در جریان بازگشت از سفر دزاپ (زاهدان) در چهارمین همایش پیشرفت و توسعه علمی کشور گفت: "در فاصله ده دقیقه ای از زاهدان مرکز استان حدود 250 هزار نفر از مردم بلوچ با امکانات و شرایط و استانداردهای 100 سال قبل زندگی می کنند" منطقه‌ایی که رحمانی فضلی از آن نام گرفت مرکز استان و پیشرفته ترین منطقه بلوچستان محسوب می شود، حال جنوب بلوچستان و روستاها و شرایط زندگی رقت بار آنها را در نظر باید گرفت تا عمق فاجعه در بلوچستان ناشی از استعمار را درک کرد.

خلاصه موارد مهم کتاب

- تاریخ بلوچستان پیش از حکمرانی مسلمانان عرب در بلوچستان منابع بسیار کمی اینجا و آنجا در کتابهای مختلف وجود دارد اما نشانگر این مساله است که این سرزمین همواره شاهان مستقل خود را داشته است.

پس از مسلمانان عرب دو سلسله حکمرانی عمده در بلوچستان شکل گرفت، ابتدا ملوک مکران معروف به ملک ها که پادشاهان مکران با پایتختی بمپور و کیچ محسوب میشدند و 600 سال حکمرانی کردند. و پس از آن سلسله خانات کلات در قرن 16 رفته رفته شکل گرفت و در قرن 18 کل بلوچستان را تحت کنترل خود درآورد.

- اواخر قرن 15 میلادی یعنی در سال 1497 م پرتغالی ها وارد سواحل مکران شدند شاه طهماسب صفوی به پرتغالی ها علیه حاکم بخش ساحلی مکران میر همل جیهند کمک کرد که در نهایت وی توسط پرتغالی ها کشته شد اما ملک شاه مظفر حاکم وقت بلوچستان با پرتغالی ها جنگید و آنها را شکست داد.

- از قرن 18 رفته‌رفته و در قرن 19 انگلیس استعمار خود را بر هندوستان محکم کرد و نهایتا در سال 1857 م با عزل بهادرشاه دوم آخرین پادشاه سلسله گورکانی رسما هندوستان را تحت استعمار گرفت.

- انگلیس اواخر قرن 18 میلادی وارد بازی بزرگی با روسیه تزاری برای کنترل بر آسیای میانه و حفظ هندوستان از خطر نفوذ شوری شد به همین منظور برای ایجاد کمربندی هائل بین هندوستان برای جلوگیری از نفوذ روسیه وارد بلوچستان و افغانستان شد.

- بریتانیایی ها در سال 1836 م به کلات پایتخت بلوچستان حمله کرده و "میر مهراب خان دوم" را کشتند.

- انگلیس در سال 1869 میلادی از حکومت ایران ناصرالدین شاه قاجار خواست تا بخش غربی بلوچستان را اشغال کند و ناصر الدین شاه با حمایت انگلیس به بمپور حمله کرد و این منطقه را اشغال کرده و از آن پس تا مرزهای کنونی پیشروی نمود و سپس مذاکراتی در بمپور بین هیئت بلوچستان؛ پرشیا و انگلیس برای شکل گیری مرز صورت گرفت که نتیجه ای در پی نداشت و در نهایت این موضوع در سال 1871 م با فشار انگلیس به قرار دادی بین هئیت ایرانی و بلوچستانی در گوادار منتهی شد. که بنابر این قرار داد مرز حائلی بین بلوچستان ایجاد شد و نام این خط مرزی "گلداسمید" شد که عملا بلوچستان را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم کرد. امضا کنندگان این معاهده ژنرال گلد اسمیت از طرف انگلیس، داروغه عطا محمد از طرف میرخدادادخان حاکم کلات و میرزا معصوم خان از طرف ناصرالدین شاه بودند.

- در تاریخ 1239ش یعنی 1876 میلادی انگلیس میرخدادادخان پادشاه کلات را مجبور به پذیرش معاهده جدیدی در منطقه مستونگ کرد که این معاهده معروف شد به "معاهده مستونگ" و طبق آن کلات از ایالتهای تحت‌الحمایه حکومت هند قرار گرفت و بخشی از بلوچستان شرقی معروف به "بلوچستان انگلیس" شد.

- دهه پایانی قرن نوزدهم یعنی در سال 1893 م بریتانیا با ایجاد خط دیورند مرز جدیدی درست کرد و بخشی از خاک بلوچستان به افغانستان داده شد. امضا کنندگان این مرز که به عنوان معاهده خط دیورند شناخته شده، "سِر هنری مورتیمر دیورند" ، امیر عبدالرحمن خان حاکم افغانستان به همراه وزیر خارجه ی دولت هند بریتانیا بودند و بلوچها عامدانه توسط انگلیس به این معاهده ننگین دعوت نشدند.

- اینگونه بلوچستان مستقل توسط انگلیس برای ایجاد کمربند حائل و حفظ منافعش در هندوستان تقسیم شد مرزهایی که دیگران برای کشور بلوچستان ساختند و بلوچها را رفته‌رفته تحت استعمار کشورهای دیگر قرار دادند.

نقشه های قبل و بعد از اشغال بخش غربی بلوچستان

نقشه ذیل نقشه ممالک فارس، افغانستان و بلوچستان است این نقشه مربوط به سال 1846 م است و توسط کارل فردیناند فایلاند (1847–1782) نقشه کش آلمانی طراحی شده است. و در موسسه جغرافیایی فایمر (اطلس سالیانه زمین و آسمان که مطابق با بهترین نشانه گذاری های ستاره شناسی و طبق آخرین اکتشافات و تحقیقات مهم رسم شده است) منتشر گردید. این موسسه سال 1804 م تاسیس شد. کار این موسسه طراحی نقشه و کره زمین و کتابهای آمار سالیانه بود. این موسسه به کیفیت بالای کارهای خود معروف بود. کان وایلاند وآدم کریستیان گاسباري وهاینْرِش کِیبَرْت از جمله نقشه کشان معروف آلمانی اسامیشان جزو این موسسه دیده می شود.

نقشه کولتون

این نقشه که ایران و کشورهای همجوارش را ترسیم کرده در سال 1865 م در اطلس فراگیر کولتون منتشر شد.

کولتون در سال 1831 م در نیویورک شرکتی به نام کولتون و شرکا تاسیس کرد که تبدیل به بزرگترین شکرت نقشه کشی و اطلس ها شد

نقشه بلاد فارس، افغانستان، بلوچستان و ترکستان

این نقشه چاپ چارلز هاند است که در سال 1838 م منتشر شد. طراح نقشه ادولف شتیلر است . شرکت یوستوس بیرتس آلمانی آن را منتشر کرده است.

این نقشه حکومت فارس ، افغانستان و بلوچستان دوره حکمرانی خانات کلات و برخی از حکمرانی های آسیای میانه.

نقشه افغانستان و بلوچستان و ایران سال 1881 م ؛ ده سال پس از اشغال بخش غربی بلوچستان توسط فارس که بعدها در دوره پهلوی به نام ایران معروف شد. این نقشه را شرکت راند ماکانلی و شرکا در شیکاگو ترسیم و منتشر کرد.

نقشه سال 1893 م که افغانستان و بلوچستان را نشان میدهد. این نقشه 22 سال بعد از اشغال بخش غربی بلوچستان توسط ایران طراحی و منتشر شد. رسام نقشه شرکت هنت وایتون است که دفتر اصلی آن در منهاتن قرار داشت.

منابع:

- تاریخ بلوچستان – میرگلخان نصیر
- بلوچ و بلوچستان – قاضی عبدالصمد سربازی
- بلوچستان در گذر زمان – عبدالکریم بلوچ
- مهاجمان سرحد – ژنرال ریجینال دایر
- بلوچستان ششصد سال راجدپدر – عبدالوهاب اریا
- بلوچ در شاهنامه فردوسی – دکتر هوشنگ محمدی افشار
- دیوان سید سراج الدین خراسانی با اهتمام دکتر نذیر احمد
- چالش شاهان قاجار با حکمرانان بلوچستان – محمد پیری
- دیوان بدیع الزمان ترکو سگزی – شاعر دیوان ملک تاج الدین
- تاریخ المستبصر – ابن المجاور
- معیارهای تقسیمات کشوری در دوره پهلوی – حامد نوحه خان
- تحلیل تغییر اسامی شهرهای ایران – شهره جلال پور
- دانشنامه جهان اسلام
- تقابل سیاست ایران و انگلیس در بلوچستان دوره قاجار – عبدالودود سپاهی
- نگاهی دیگر به مرزهای شرق ایران – عبدالرضا سالار بهزادی

- تحلیل کارکردهای شرق شناسی انگلیسی در بلوچستان – رضا بیگدلو
- برقراری حاکمیت ایران بر بلوچستان در دوره قاجاریه – محمد پیری
- ریشه یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال - عبدالودود سپاهی سهراب یزدانی و حسن راز نهان
- شورش محمد خان بلوچ – حمید حاجیان پور- علی کامرانی مقدم
- نقش کرمان در سقوط دوره صفویه – د. ناصر جدیدی
- ایجاد معارف نوین در بلوچستان و سیر آن در دروه پهلوی اول – علی نادریان فر
- تاریخ جهان گشای نادری – مهدی استرآبادی
- نامه عالم آرای نادری – محمد کاظم مروی
- ذکر ملک زوزن و حکومت او در بلاد کرمان – مجهول

مسابقه سایه‌ها